



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بررسی تطبیقی مبانی هنر
بر اساس فلسفه نظام ولایت
نقد فیلمهای مارمولک و حاجی واشنگتن



سرپرست پژوهش:
حجة الاسلام و المسلمین مسعود صدوق

تهیه و تنظیم:
حسین صدوق (چمن خواه)

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی
گروه پژوهشهای تطبیقی
گروه مدل

به نام آنکه جانت فکرت آموخت

متن حاضر برگرفته از جلسه اول و چهارم سلسله پژوهشهای تطبیقی «مبانی هنر» بر اساس فلسفه نظام ولایت است که با حضور استاد محترم حجة الاسلام والمسلمین صدوق، عضو هیئت علمی دفتر فرهنگستان علوم اسلامی قم و مسئول گروه پژوهشهای تطبیقی، برگزار شده است. تا کنون در این جلسات فیلمهای ذیل به صورت تطبیقی مورد نقد و بررسی قرار گرفته‌اند:

- | | |
|----------------------|-------------------------|
| ۱. مارمولک | ۴. حاجی واشنگتن |
| ۲. گل‌های هریسون | ۵. شب‌های برره (۳ جلسه) |
| ۳. انجمن شاعران مرده | ۶. ماتریکس (۲ جلسه) |

سرپرست بحث هنر
حسین صدوق

نقد فیلم مارمولک

اولین نکته‌ی مهم در رابطه با نقد هر موضوعی مثل فیلم، روش نقد است. بر اساس منطق مجموعه نگری، برای نقد هر چیزی باید آنرا اصلی، فرعی و تبعی کرد. و بر اساس منطق نظام ولایت هم می‌بایست صرف مفهوم کرد. یعنی بر اساس شاخصه‌هایی، آنرا به بیست و هفت وجه تعریف و سپس در جدول تعریف شاخصه‌های تحلیلی آنرا ارائه نمود. اما چون قرار نیست به کلیات پرداخته شود، لذا باید از مصداق شروع کرد. بر اساس مقدمه بالا پس از برخورد به هر فیلمی باید آنرا اصلی، فرعی، تبعی کرد.

غرض غایی و نهایی فیلمنامه‌نویس، کارگردان و مجموعه‌ای که فیلم را تهیه کرده‌اند عنوان اصلی قرار می‌گیرد. اگر غرض غایی فیلم از خود آنها پرسیده شود، یک چیزی می‌گویند که نباید به آن اعتماد کرد. چون انسان خود عقل و فهم و درک دارد. و می‌توانیم غرض فیلم را بفهمد.

بعنوان اولین فیلم، قرار است درباره‌ی فیلم «مارمولک» که بسیاری از مردم آنرا دیده‌اند مورد صحبت قرار بگیرد. این فیلم با همین مضمون در غرب ساخته شد. با این عنوان که «دزدی برای فرار از دست مأموران به لباس یک کشیش در می‌آید. فیلم مارمولک از روی آن فیلم غربی کپی شده بود. علاوه بر اینکه در جامعه ما نیازش هم وجود داشت. و آن نیاز صحبت کردن درباره‌ی روحانیت است.

فیلم مارمولک، چند ویژگی دارد. اول اینکه راجع به صنف روحانیت صحبت می‌کند. درباره صنفی که کسی تا بحال درباره‌اش صحبت نکرده‌است. البته خوب است که تبعی بشود تا مشخص شود که آیا این کار جای دیگری هم صورت گرفته است یا نه. حال فیلمی با این مضمون ساخته می‌شود و می‌تواند، از فیلتر دستگاه سیاسی کشور رد شده و اکران می‌شود. نهایتاً، دستگاه فرهنگی کشور،

مراجع و حوزه جلوی آنرا می‌گیرد. در این فیلم نشان داده می‌شود که «می‌شود یک مجرم وارد در لباس روحانیت بشود (روحانیتی که متولی فرهنگ مذهب جعفری است) و مردم هم او را بپذیرند. خلاصه فیلم است. حالا به اینکه طنز ساخته شده است یا جدی؛ ضعف دارد یا ندارد؛ کاری با آن نیست. یا بر روی خوب یا بد بودن مباحثی از قبیل فیلمنامه، کارگردانی، هنرپیشگی و غیره فعلاً حرفی نیست. نتیجه مطلب این است که یک مجرم وارد لباس روحانیت شده و مردم هم پذیرفته‌اند. این یعنی می‌شود که از صنفهای دیگر بروند در صنف روحانیت و هر کاری که خواستند بکنند. به نظر می‌رسد این کار ضربه به روحانیت است. یعنی ورود و خروج در این صنف، هیچ ضابطه و قانونی ندارد.

البته بحث این نیست که مثلاً شخص پزشکی بخواهد در کنار کارش، با مسایل دینی و حوزوی آشنا شود تصمیم نمی‌گیرد درس طلبگی هم بخواند. سپس مردم هم بفهمند که این پزشک، درس طلبگی می‌خواند. بحث اینجاست؛ کسی که دستگاه امنیتی باید او را بگیرد و مجازاتش کند، می‌تواند وارد لباس روحانیت شود و بعد به پذیرش مردم هم می‌رسد.

گاهی قرار است با یک فیلم تخیلی چیزهایی از آینده را به باور مردم برسانند. مثل کنترل کردن مرگ. اما مردم با تماشای این فیلمها تبدیل نمی‌کنند که مردن کنترل شده و یا داروی سرطان کشف شده است. ولی مردم زندگی با روحانیت را پذیرفته‌اند. مردم با روحانیت زندگی می‌کنند؛ عقد و طلاقشان، مرگ و میرشان، اختلافاتشان، مسئله ارث و دیات و بسیاری دیگر از مسایل مردم به روحانی گره خورده است. یعنی مردم برای این صنف هزینه می‌کنند. حتی برای مبلغان حوزوی در ایام محرم و دیگر ایام خرج می‌کنند. در هر صورت روحانیت یک صنف معمولی نیست.

با در نظر داشتن جامعه‌ای با چنین پیشینه فرهنگی مذهبی، باید بررسی



شود، پیام فیلم در راستای محبوب کردن روحانیت است یا ضربه زدن به آن؟! بدین منظور باید دربارهٔ اصناف دیگر این امر را بررسی کرد. تصور کنید شخصی وارد در صنف مهندسان شود و کار آنها را انجام دهد؛ یا وارد صنف پزشکان، شود و طبابت کند، و مردم هم بپذیرند! نظر شما چیست؟ فرض کنید شما رئیس صنف پزشکان یا مهندسان باشید. آیا چنین اجازه‌ای را به کسی می‌دهید؟ این امکان هست که تعدادی در این صنف کارهای غیر قانونی انجام دهند، اما نمی‌توان آن را به بقیه تعمیم داد. چند وقت پیش خبری منتشر شد که یک پرستار با عده‌ای قرارداد بسته است و نوزادان مردم را به آنها می‌فروخته و برای آنها گواهی فوت صادر می‌کرده است. یک وقت گفته می‌شود چنین اخلاق کثیفی در صنف پرستاران شیوع دارد؛ گاهی هم گفته می‌شود این صنف سالم است! با این فرض، آیا صنف روحانیت سلامت دارد یا نه؟ حال آیا این سلامت به پذیرش مردم هم رسیده است یا نه؟

در طرف مقابل صنف دیگری هست که جامعه پذیرفته آنها تنبیه و مجازات شوند، مثل دزدها، قاتلها و دیگر خلافکارها. حالا یک نفر از صنف مرمین به اضطرار وارد لباس روحانیت می‌شود و تا مدتی کوتاه می‌تواند با مردم ارتباط برقرار کند. اما نهایتاً از زندان و حدود قانون نجات پیدا می‌کند. چون مأمورین می‌فهمند این دزد در قلب مردم شده است. علاوه بر این خودش هم تغییر پیدا کرده و متحول شده است. از نظر صنفی (نه از نظر دینی) چگونه باید به قضیه نگاه کرد. به نظر شما صنفی که برایش هزینه و مقدورات تخصیص داده شده است سوژه فیلم را بپذیرد یا نه؟ بطور مثال فرض کنید در سیستم اداری کشور بجای خدمت کردن، ارتش‌اء باشد؛ و یا در سیستم انتخاباتی کشور دروغ و کلک باشد؛ و بر این اساس فیلمی ساخته شود که دولتی‌ها اهل دوز و کلک هستند. چون برای جمع کردن رأی به مردم پول می‌دهند؛ چون برای جمع کردن رأی به مردم پول می‌دهند؛ مثل کاری



که در شبهای برره صورت گرفت؛ اگر این کار فرهنگ بشود، حتی به لسان طنز و سرگرمی، اثر آن شرکت نکردن مردم در انتخابات است.

به نظر شما این تحلیل، عقلایی و بر اساس منطق هست یا نه؟! اصلاً فرض کنید که فیلمساز، خود شما هستید و می‌خواهید نقشه فیلم را بکشید. می‌خواهید ملاک بدهید که اگر این کار را کردید، نتیجه‌اش این هست یا نه.

می‌توان این عنوان را، عنوان اصلی فیلم قرار داد یا خیر؟

در فیلم این مسئله القاء می‌شود که یک دزد به هر زرنگی می‌تواند وارد صنف پزشکان بشود. دقیقاً می‌تواند با بیمار و پرستار و غیره طوری برخوردی کند که آنها نفهمند. و همه محیط پزشکی هم قبول می‌کنند که او یک دکتر است. شما بعنوان مسئولین نظام، مثلاً بعنوان وزیر ارشاد آیا چنین اجازه‌ای را به کسی می‌دهید که چنین فیلمی بسازد.

آیا دستگاه فکری کشور اجازه پخش به چنین فیلم را می‌دهد یا نه؟

آیا متولیان فرهنگ جامعه‌ی اجازه پخش فیلمی را بدهند یا نه؟ البته واضح و روشن است که تعریف هنری که در دانشگاه و مراکز هنری وجود دارد، چنین اجازه‌ای را خواهد داد. و یا چون همه مردم این فیلم را دیده‌اند و استقبال کرده‌اند، متولیان فرهنگ زیر آنرا امضاء کنند. پس باید امضای دستگاه اعتقادی را هم لحاظ کرد.

پس می‌توان فیلم را اینگونه تحلیل کرد که مجرمی، مثل دزد، قاتل یا هر شخص دیگری، وارد یک صنفی مثل روحانیت، پزشکی یا هر صنف دیگری می‌شود این قدرت را دارد که از موضع آن صنف با مردم ارتباط برقرار کند و مردم هم نفهمند. یعنی واقعاً فکر کنند که این آقا روحانی است. آیا این یک اتفاق حقیقی، عملی و منطقی است. به نظر من می‌رسد در هیچ جای دنیا، حتی خود آمریکا و اروپا هم این کار شدنی نیست. هر کسی هم که بتواند، پس از مدتی دستش رو



می‌شود و بعنوان کلاهبردار معرفی‌اش می‌کنند. اما در فیلم مارمولک نشان دادند رضا مارمولک به عنوان روحانی به پذیرش مردم می‌رسد.

اصلاً آیا شدنی است که کسی در مدت کوتاهی وارد صنفی، مثل پزشکی یا مهندسی شود و تخصص این صنف را یاد بگیرد؛ قصدش هم این باشد که کار خوب انجام دهد؟! با فرض مدیریت جامعه آیا در چنین جامعه‌ای می‌توانیم این مسئله را پذیرفت؟ با توجه به پاسخ عقلانی عموم جامعه فیلم بر اساس یک دروغ ساخته شده است. گاه در جامعه کفر که خود دستگاهشان یک دروغ است) یک فیلمی بر اساس یک حقیقت ساخته می‌شود، گاهی هم نه. آیا روابط اجتماعی جامعه کفر اجازه چنین کاری را می‌دهد یا خیر.

برای درک بهتر تصور کنید لباس روحانیون تقدسی ندارد. اما چنین فرض کنید مردم در بعضی مسائلشان به روحانیون نیاز دارند. مثلاً وقتی یک نفر می‌میرد. می‌بینند این آقا بلد است نماز میت بخواند. لذا به او می‌گویند «بیا نماز بخوان». اگر خودشان بلد بودند، خودشان می‌خواندند. شما اگر خودتان بتوانید در خانه، ماست و کره درست کنید نمی‌روید از لبنیاتی خرید کنید. پس بحث دینداری نیست. با این پیش فرض، مناسبات فیلم غیر منطقی است. شاید این احتمال به ذهن کسی خطور کند که چون ورود و خروج در صنف روحانیت ساده‌تر از دیگر اصناف است. فیلمنامه‌نویس چنین انتخابی کرده است.

اما در پاسخ باید گفت

ساده‌ترین کار او این است که در مسجد برود نماز بخواند. آیا نباید قرائتش درست باشد. پس در آخوندی هم قسمت‌های تخصصی وجود دارد. مردم این مسایل را زیر ذره بین قرار می‌دهند.

شاید باز مسئله‌ای به ذهن بیاید که محیط‌های مختلف، درک‌های مختلفی از تخصص دارند. و چون محیط فیلم یک روستاست توقع تخصص بالایی از آن

روحانی نداشتند.

باید در جواب گفت حد و مرز جامعه‌شناسی صنف، به نیاز بر می‌گردد. یعنی امکان دارد روستایی قبول کند. مسجدش، امام جماعت داشته باشد. و روستایی دیگر به هر دلیلی مثل دور افتادگی، فقر یا چیزهای دیگر، قبول نکرده است. آیا صنف روحانیت به پذیرش آن روستا رسیده است یا نه. اگر قبول کرده‌اند، حتماً تخصصش را هم پذیرفته‌اند. البته تخصص‌ها بالا و پائین و رتبه‌های مختلفی دارد. کسی که در روستا نماز می‌خواند با کسی که در مسجد جامع شهر یا حرم نماز می‌خواند فرق دارد. شیخ مرتضی تهرانی در مسجد اعظم نماز می‌خواند. اما اعمال تخصصی‌اش به نحوی پیچیده شد که شخصی می‌گفت: «برای من تردید ایجاد شده که از پشت سر ایشان نماز بخوانم یا نه».

حال آیا قرائت شیخ مرتضی مشکل پیدا کرده است؟! پس می‌توان در آن روستا حداقل تخصص را قرائت قرار داد و در شهری مثل قم افعال روحانی. پس یک صنف، طیفهای مختلفی دارد. حتماً مسجد جامع شهر قم را نمی‌توان با مسجد آن روستا مقایسه کرد. اما وقتی صنف تعریف می‌شود، یک حداقل تخصصی هم تعریف می‌شود. آیا آن مجرم نباید حداقل تخصصهای این صنف را بلد باشد؟ بنابراین نمی‌شود کسی وارد صنفی بشود. و مردم را سرکار بگذارد. بنابراین سوژه فیلم دروغ است.

در جواب این سخن امکان دارد شخصی چنین بگوید که پایه‌ی سینما دروغ است. اگر شما کارگردان را به دروغ متهم می‌کنید، برای او مهم نیست. مهم این است که توانسته است با این دروغ یک سری حقایق را برای مردم بازگو کند. در آن صورت باید آن حقایق را یکی یکی شمرد، تا مشخص شود چقدر از آن حقیقت است و چقدرش دروغ.

اگر عرض شود چون مردم فیلم را دیده‌اند و قبول دارند نقدهای فیلم راست

است؛ باید گفت مردم کفر و شرک را هم قبول دارند و عمل می‌کنند. از اول تاریخ تا الان مردم هم کفر ورزیدند و هم شرک. انبیاء را هم کشته‌اند. قوم بنی اسرائیل ظرف مدت کوتاهی هفتاد پیامبر خدا را کشتند و فردایش هم رفتند سر کار و مشغول زندگی‌شان شدند. این که کارگردان بگویند، این نیاز مردم است؛ باید مشخص کند، نیاز شرک آلودشان یا نیاز تقوایشان؟

برای تحول در هر امری اول نقد انجام می‌شود، بعد نقض و بعد هم طرح ارایه می‌شود. همه‌ی این‌ها احتمال و گمانه است. فعلاً کاری با مردم نیست. برای تولید فلسفه هنر جدید باید فلسفه هنر موجود نقد و نقض شود و سپس طرح جدید تولید و ارائه شود.

لذا پذیرش مردم دلیل حجیت نیست. استاد صدوق: دوستان به این عنوان، که مجرمی وارد لباس روحانیت می‌شود و به پذیرش می‌رسد اشکال فلسفی کنند. استاد موردی هم امکان ندارد، کسی بدون هیچ پیشینه‌ی مذهبی بتواند وارد این صنف شود، و به پذیرش هم برسد!

حسین صدوق این مجرم از روحانیت که خالی الذهن نیست. او می‌تواند ادای آنها را در آورد.

استاد ارتباط مجرمین با صنف روحانیت چه مقدار است، که بتوانند ادای آنها را در آورند؟

حسین صدوق این دلیل نمی‌شود. حرفها مؤید این نکته است که روحانیت در کارش موفق بوده که توانسته با تمام ایرانیها، حتی مجرمین ارتباط برقرار کند. آیا این امکان وجود ندارد که مجرمی از کودکی خود تصاویری از ارتباط با روحانیت در ذهن داشته باشد.

استاد آیا پای منبر آخوندها، دزد و قاتل می‌نشینند؟
حسین صدوق آنهايي که پای منبر آقا آسید نورالدین (حسینی) می‌نشستند

چه کسانی بودند؟

استاد الوات، الوات غیر از مجرم است.

حسین صدوق کسی که الواتی می‌کند، امکان دارد مرتکب جرم هم بشود. استاد بله، اما یواشکی. کاری می‌کردند که دُم به تله ندهند. آن موقع الواتها رضا مارمولک اینطوری بودند. اگر می‌خواهید بگوئید، پای منبرها گناهکار نداریم که همه ما گناهکاریم؛ دیگر چه برسد. اما بحث ما بحث جامعه‌شناسی است. یعنی، جامعه امضا کرده است که این آقا را بگیرند و به زندان بیاندازند. یعنی عرف با او مقابله کرده است. تعریف ما یک تعریف عرفی است نه دینی پس بحث ما عقلانیت این موضوع است. کاری به مشروعیت و مقبولیتش نداریم. این معقولیت به ما می‌گوید، وارد شدن یک مجرم در یک صنف دیگر، و به پذیرش رسیدنش ممتنع است.

حیدری حاج آقا! این دزد که ادای آخوندها را در می‌آورد، رفتار آخوند توی بیمارستان را دیده است و تقلید می‌کند.

استاد خوب فیلم را می‌گذاریم و یکی یکی بررسی می‌کنیم. تمام ادبیات موجود در فیلمنامه را می‌آوریم تا یکی یکی بحث کنیم. الان داریم روی غرض نهایی فیلم حرف می‌زنیم، که اصلی، فرعی، تبعی کنیم. به نظر من غرض نهایی فیلم که به جامعه القاء شده است این است که می‌شود مجرمی بدون اینکه سابقه‌ای داشته باشد، وارد صنفی شود و مسلط بر تخصص آن صنف بشود [حتی در یک محیط حداقلی مثل روستا] و به پذیرش هم برسد.

حسین صدوق نه حاج آقا این غرض اصلی فیلم نیست.

استاد خوب شما بگوئید.

حسین صدوق این عنوانی را که شما می‌گوئید سوژه فیلم است. غرض فیلم نیست.

استاد عنایت کنید! این که من گفتم یک احتمال است. احتمالات دیگر را شما بگوئید.

حسین صدوق غرض فیلم هیچوقت در فیلمنامه نوشته نمی‌شود. آنچیزی که شما گفتید غرض است در فیلمنامه نوشته شده است.

استاد من کاری ندارم که چه چیز نوشته شده است یا نه. شما بعنوان یک بیننده غرض فیلم را بگوئید. آیا می‌خواهد یک صنف را نقد کند؟ حسین صدوق بله.

استاد حالا در این فیلم چه نقدی واقع شد؟ دست اندرکاران فیلم می‌خواهند اشکال صنف روحانیت را بگویند. آنها می‌خواهند زبان مردم بشوند و اشکال این صنف را بگویند. در این فیلم چه اشکالی از صنف روحانیت گرفته شد. که یعنی همان غرض اصلی فیلم. شما بگوئید، من بنویسم.

حیدری به نظر من فیلم می‌خواست از روحانیت دفاع کند. استاد صدوق - شما به عنوان یک بیننده غرض اصلی فیلم را بگوئید. غرض نهایی در این فیلم چیست؟

حیدری - دفاع از روحانیت.

استاد صدوق - مثلاً من می‌خواهم از لبنیاتی‌ها دفاع بکنم. در فیلمی نشان می‌دهم که آب در شیر نمی‌کنند و جنس را سالم دست مردم می‌دهند.

حیدری - خوب در این فیلم هم نشان می‌دهند که این لباس آن قدر مقدس است که اگر یک مجرم هم بیاید آنرا بپوشد، آخرش خوب و اهل می‌شود.

استاد صدوق - یعنی روحانیت صنفی است که اگر مجرمین هم در جاذبه عملی و رفتاری این صنف قرار بگیرند اهل می‌شوند. این احتمال دوم است.

حسین صدوق - به نظر من این می‌تواند تأثیر فیلم باشد.

استاد صدوق - ایشان غرض گرفته است. تأثیری که در نظر شماست، ایشان

می‌گویند غرض است. شما غرض فیلم را بگوئید.

حسین صدوق - فاصله گرفتن روحانیت از مردم. بعبارت روشنتر اگر روحانیت با مردم باشد، مردم دوستش خواهند داشت .

ج - یعنی این دزد آمد در صنف روحانیت یک ادبیات دیگری که با نیازهای مردم ارتباط داشت، بوجود آورد. و علت شلوغ شدن مسجد شد. و مردم دور او جمع شدند. شما بیان را غرض فیلم می‌دانید؟

حسین صدوق - بله. نقد فاصله روحانیت از مردم.

استاد- که راه اثباتی‌اش هم آن مطلب بعدی است. یعنی ادبیات روحانیت با نیازهای مردم ارتباطی ندارد. در این فیلم نشان می‌دهد که یک دزد توانست با ادبیاتی سخن بگوید، و بر سر نیازهای مردم سوار شود و علت این شد که از اصناف مختلف دورش جمع شوند. به نظر شما این را به عنوان غرض نهایی از فیلم بنویسم؟

حسین صدوق - بله. البته بعداً بیشتر بر روی آن فکر خواهم کرد.

استاد صدوق - کسی برداشت دیگری دارد؟

کشوری - حاج آقا، بعضی‌ها می‌گویند با این فیلم می‌خواستند پتانسیل‌های روی روحانیت را در جامعه خالی بکنند.

استاد - بوسیله چه چیزی می‌خواستند این کار را بکنند؟

کشوری - با طنز...

استاد - ببیند این آقایان موضوع دادند. شما هم موضوع بدهید و نشان بدهید طنز یک قالب است.

کشوری - اینکه یک دزد می‌تواند روحانی بشود، همین علت تخلیه شد. مردم روحانی خوب و بد را از هم تمییز دادند.

استاد صدوق - نه! این را نمی‌توات غرض اصلی گفت ممکن است که پیام آنها

این باشد که «مردم نگران نباشید، دینداری ساده است. آقا و خانم! این صنف ترس ندارد. واردش بشوید و روحانی بشوید». این را هم می‌توان یک پیام در نظر گرفت اینکه حتی یک دزد هم توانست وارد این صنف بشود! غرض شما این است؟ حجت الاسلام کشوری - نه! صرف داخل شدن یک دزد در این لباس، اعتراضات مردم را نسبت به روحانیت خواباند.

استاد صدوق - این را هم می‌توانیم بعنوان یک غرض بیان کنیم. که چون روحانیت مردم را ترسانده؛ دینداری در نزد مردم سخت است. لذا مردم از این که بخواهند دارد این لباس بشوند می‌ترسند. احتمال دیگر برای فیلم این است که «یک دزد وارد لباس روحانیت شد، و دیندار شد». ای مردم دینداری سهل است؛ سخت نگیریدش.

حسین صدوق - غرض فیلم این نیست.

استاد صدوق - دقت کنید، شما هر وقت به مدیریت جامعه می‌رسید، باید حدس بزنید چه چیزهایی مطرح می‌شود. یک جمعیتی امکان دارد که روی این مطلب دست بگذارند. یک عده‌ای روی مسئله دیگر. شما باید حدس بزنید و آراء مردم را از اصناف مختلف جمع کنید تا بتوانید برایش جواب پیدا کنید. حیدری - بخش اثباتی این غرض در فیلم به این صورت است که راه‌های رسیدن به خدا به تعداد انفاس خلایق است. این را هم می‌توانیم یک غرض اصلی در نظر بگیریم.

استاد صدوق - نه، این ربطی به اصل فیلم ندارد. چون حالا بالای منبر این حرف را زده که عنوان اصلی فیلم نمی‌شود. فیلمنامه این را غرض نمی‌داند.

حیدری - درست است، اما این حرف را به رفتار اجتماعی مردم می‌کشاند. استاد صدوق - ولی غرض اصلی فیلم این نیست. هر چیزی که در فیلم تبلیغ می‌کنند را که غرض نمی‌گویند. غرض آن است که تمام مسایل بعدی به این برگردد.

یعنی وقتی فیلم را نگاه می‌کنیم، آخرش می‌گوئیم چه شد؟
زیبایی نژاد - به قول این آقا چون رفتار اجتماعی‌اش همین بود (راه‌های رسیدن به خدا به تعداد انفاس خلایق است) لذا می‌توانیم این را غرض فیلم بدانیم.
استاد صدوق - این به دزد چه ربطی دارد؟ مگر سوژه‌ی فیلم راجع به یک دزد نیست؟ حالا کنار این دزد یک روحانی‌ای بوده؛ یا دعوای آن زن و شوهر و هزار مسئله‌ی دیگر...

زیبایی نژاد - این می‌تواند یک عنوان باشد...
استاد صدوق - نمی‌گوییم که عنوان نیست. این را در ربط با ریشه‌ی فیلم بررسی خواهیم کرد. تمام عناوین فیلم را بحث خواهیم کرد. چون می‌خواهیم ساختار بسازیم.

زیبایی نژاد - اشکالی ندارد که عنوان اصلی باشد. چون از فیلم فهمیدیم که به تعداد انفاس خلایق به سوی خداوند راه وجود دارد.
استاد صدوق - این همان بحثی است که دینداری منحصر به روحانیت نیست.

یعنی چون دینداری‌ای که روحانیت می‌گوید، نزد مردم مشکل است...
زیبایی نژاد - در این عنوان سختی‌اش اصل است.
استاد صدوق - نه غرض همان انحصار است.

زیبایی نژاد - در عنوان شما اینگونه فهم می‌شود که روحانیت راه منحصر به فرد دینداری است، که در عین حال سخت است.
استاد صدوق - ... که به این صنف منحصر است.

زیبایی نژاد - اما عنوان ما این است که به این صنف منحصر نیست. یعنی برعکس آن عنوان است.

استاد صدوق - یعنی در فیلم یک دزد می‌تواند برود در این لباس و دیندار شود. لذا سختی‌اش شکسته می‌شود.

حیدری - نه، غرض ما این نیست.

استاد صدوق - حرف کارگردان این را نشان می‌دهد. نه اینکه حالا رفته بالای منبر و گفته به تعداد انفاس خلائق راه است. فیلم که این را نشان نمی‌دهد. اگر به تعداد افراد برای دینداری راه است باید روی دیندار شدن تک تک شخصیت‌های فیلم زوم کند. می‌خواهم بگویم، سوژه‌ی فیلم یک دزد است. مشکلات یک دزد را نشان می‌دهد، که از دست قانون چگونه فرار می‌کند. و با این لباس چگونه کلنجار می‌رود. سر رشته فیلم که از دست فیلمنامه‌نویس و کارگردان در نمی‌رود. احتمالاتی را بیان کنید که راجع به ریشه‌ی فیلم است.

حیدری - بگذارید من اینگونه توضیح بدهم.

استاد صدوق - توضیح دادید! که در فیلم نشان می‌دهند افراد به طُرق مختلف، با خدا ارتباط برقرار می‌کنند.

حیدری - نه، دزدی با روحانی‌ای برخورد می‌کند که با بقیه روحانیون فرق دارد. جمله‌ای از این روحانی می‌گیرد و در ذهنش می‌ماند و آن «راه‌های رسیدن به خدا به تعداد افراد انسانهاست». از آن به بعد این جمله هم باعث تحول خودش و ایجاد الفت و دوستی بین مردم و روحانیت می‌شود.

استاد صدوق - آیا فیلم حول این سوژه می‌چرخد؟

حیدری - در هر بار سخنرانی‌اش که این مسئله را مطرح کرد، به تعداد پانزده نفر به اضافه می‌شد. و در رفتار عملی‌اش هم به کارهای خوب کشیده می‌شد. استاد صدوق - کارهای خوب و خیر را ایجاد می‌کرد یا اینکه به اجبار می‌افتاد؟ حسین صدوق - بله، در کارهای خیر خودش پیش قدم نبود. به ناچار، پس از رجوع مردم مجبور به رفق و فتق آنها می‌شد.

استاد - نه ایشان می‌گویند که چگونه در صحنه‌هایی که اتفاق می‌افتاد، مردم را به راه راست هدایت می‌کرد! آیا آخر فیلم متحول می‌شود یا در لحظه به لحظه

فیلم؟ فیلم فرار کردن یک دزد و محیطی که درگیرش شده بود را به تصویر کشیده بود. حرف من این است که تحول دزد، موضوع فیلم نیست. نمی‌گویم که تحولی اتفاق نیفتاد. اما ریشه‌ی فیلم هم نیست.

حسین صدوق - بله درست است. چرا که می‌توان قسمتی را که متحول می‌شود را کات کنیم. و فیلم ما تأثیرگذاری خودش را کرده باشد.

حیدری - کجا را کات کنیم؟

حسین صدوق - سکانس آخر فیلم را. سکانس آخر، پیام تبلیغاتی است. چیزی است که به شما هجمه نکنند.

استاد صدوق - به قولی یک کاری کردیم که دختر و پسر به هم برسند... یا مردم دوست دارند آرتیست فیلم نمیرد. این چه ربطی به موضوع فیلم دارد. شما خوب دقت کنید و غرض اصلی فیلم را در بیاورید. غرض یک فیلمنامه‌نویسی که متفکر است. اگر خودش هم گفت که بنده غرضم این بوده است، نپذیرید. چرا؟ چون شما هم فیلم را دیده‌اید. ببینید وقتی فیلم تمام می‌شود، چه چیزی را القاء کرده است. بر کل فیلم تنها یک کلمه حاکم است. آن یک کلمه چه بود؟

اگر شما منطق داشته باشید می‌توانید با غلیظ‌ترین آدمها که خود فیلمنامه‌نویس و کارگردان هستند به تفاهم برسید؛ به این دلایل و قواعد و شاخصه‌ها غرضتان از فیلم این بود تا و نتواند از چیزی که در نظرشان بوده فرار کنند.

حسین صدوق - یعنی فیلمنامه‌نویس غرض دیگری داشته و بیان نمی‌کند؟
استاد صدوق - ببینید! یک پدیده مثل استکان، یک غرض غایی دارد. فیلم هم همینطور است. فقط با اختیارات مختلف که پیش می‌آید، بکش بکش می‌کنید. این کار شما که اثری در غرض غایی آن پدیده ندارد. او کار خودش را خواهد کرد و در وجدان عمومی مردم اثر خواهد گذشت. یعنی یک فیلم هویتی مستقل از کارگردان

دارد. ولو مصنوع او باشد. اگر کسی عالماً شرک بورزد، به او؟ نسبت کفر و شرک می‌دهیم. می‌گوییم چه آدم کثیفی است که عالمانه این کار را کرده است. و اگر کار نورانی‌ای انجام دهد، می‌گوئیم، آفرین که علمش را داشت و انجام داد. ما گاهی کار خیری انجام می‌دهیم ولی نمی‌دانیم چه نورانیتی دارد، و گاهی بلعکس. لذا بریده از غرض کارگردان و فیلمنامه‌نویس می‌خواهیم ببینیم غرض فیلم چه بوده است.

حسین صدوق - مکانیزم تشخیص آن چیست؟

استاد صدوق - روش و منطق به شما کمک می‌کند که بتوانید یک فیلم را هم فهرست بزنید. در آخر اگر دعویمان شد، باید بروید فیلم را بیاورید، به اصلی، فرعی و تبعی تجزیه‌اش کنید، تا درش گم نشوید. فکر نکنید با زور سیاسی می‌توان چیزی را قبولاند. حتماً باید به دیگران القاء کنید که بدون منطق تفاهم امکان ندارد. الان در اینجا ملاحظه کردید که همه با هم اختلاف پیدا کردیم.

در جلسه آینده ما فیلم گلهای هریسون را بحث می‌کنیم. یکی دو فیلم را که با من اختلاف پیدا کردید، به روش ایمان می‌آورید، رفع اختلاف با روش واقع می‌شود. باید فیلم را بیاورید و تجزیه‌اش کنید، تا فیلسوف بشوید. تا نقدتان یک نقد سطحی نباشد. ولو اینکه یک فیلم یا برنامه ساده باشد. مثل برنامه آفتاب شد، بیدار شو. آن وقت می‌فهمید که چرا این برنامه را در ابتدای صبح پخش می‌کنند. پنجاه برنامه را که با این روش کنار هم بگذارید، خواهیم گفت که حجم تخصیص آنها بر روی چه شهواتی متمرکز شده‌است.

نقد فيلم حاجى واشنگتن

حسین صدوق: گزارش اجمالی را از فیلم حاجی واشنگتن خدمتتان عرض می‌کنم. سفیری از جانب ناصر الدین شاه برای آمریکا انتخاب می‌شود. این حکم برای شخصی ست که در فیلم مشهور است به حاجی واشنگتن. او با تشریفات خاصی از بازار رد می‌شود و مردم بدرقه‌اش می‌کنند. در سفری که آغاز می‌کند از کشورهای مختلفی رد می‌شود (البته ما اینها را بصورت نریشن مطلع می‌شویم) و می‌فهمد که تا بحال کسی با ایرانی و لباس ایرانی برخورد نکرده و آشنایی ندارد. وقتی به آمریکا می‌رسد آنجا را مثل بهشت می‌بیند سفارت ایران را تاسیس می‌کند و نامه‌ای را تهیه کرده و برای وزیر امور خارجه آمریکا می‌فرستد.

در اولین ملاقات خود با وزیر امور خارجه آمریکا درخواست می‌کند که با رئیس جمهور آمریکا دیدار کند. در ملاقات با رئیس جمهور آمریکا خطابه‌ای غرا و شیوا با ادبیات تملق مرسوم در دربار شاهان برای آن رئیس جمهور می‌خواند. اما رئیس جمهور چیزی نمی‌فهمد. در آخر حاجی مثنی پسته در می‌آورد و به آن رئیس جمهور می‌دهد. او خوشش می‌آید.

پس از آن، حاجی چند نفر را جهت کار در سفارت استخدام می‌کند. و سعی می‌کند ارتباطات خود را در آنجا زیاد کند. او امید دارد که با سفارتش نامه نگاری شود. و بالاخره پس از مدتی اولین نامه به سفارت ایران می‌رسد. اما می‌فهمند که نامه سفارت خانه دیگری است که اشتباهاً به آنجا فرستاده شده است.

به مرور حاجی نومید می‌شود و سفارتش از رونق می‌افتد. کارمندان را مرخص و خود کارهای آنها را انجام می‌دهد. مترجم او هم که در اصل برای یادگیری طبابت همراه او آمده بود دیگر از پیشش رفته است. غم و اندوه دوری از وطن، دختر و خانواده اش، و تنهایی در غربت او را پریشان و دیوانه می‌کند. تا اینکه شبی رئیس

جمهور آمریکا با لباس کابویی به سفارت ایران می آید. حاجی خوشحال می شود و سعی می کند به نحو احسن از رئیس جمهور پذیرایی کند.

او تمام کارهای خود را در این پذیرایی برای ناصرالدین شاه گزارش کرده تا به دست او برساند و نوکری خویش را ثابت کند. هنگام خداحافظی حاجی می فهمد که مهمانش دیگر رئیس جمهور آمریکا نیست و تنها برای پسته آمده است تا بلکه آن در آمریکا کشت کند. دوباره حاجی دیوانه می شود و دیگر شبها هم کابوس می بیند. از طرفی دیگر دخترش هم در فراق او بی قراری می کند.

روز عید قربان تصمیم می گیرد که گوسفندی قربانی کند. در این سکانس حاجی زندگی خود به هنگام ذبح و شقه کردن گوسفند مرور می کند و از بدبختیهایی که گرفتارش شده شکایت می کند. گوشت ها را بین چند تا گدای اطراف سفارت تقسیم می کند.

پس از مدتی یک سرخپوست به او پناهنده می شود. حاجی او را امان می دهد. وقتی که او می خوابد به ذهنش می رسد که حداقل او را برای جناب شاه بفرستد. او را می بندد و با مهر سفارت بدن او را پر می کند. وقتی سرخپوست بیدار می شود با یک حرکت بند ها را پاره می کند و تصمیم می گیرد که از آنجا برود اما حاجی نمی گذارد مدتی که می گذرد شخصی از طرف دولت آمریکا می آید و از حاجی می خواهد که سرخپوست فراری را تحویل او بدهد.

حاجی با تمام احترامی که برای آن مرد قائل می شود، از این کار امتناع می ورزد که مرد آمریکایی با او درگیر می شود. آمریکایی نا امید شده و آنجا را ترک می کند. سرخپوست با حاجی دوست می شود و پیش او می ماند.

شبی مترجمی که با حاجی به آمریکا آمده بود، پس از طیب شدنش پیش حاجی می آید و در مشاجره ای با حاجی، توی گوش حاجی می زند. سرخپوست عصبانی می شود و مترجم را از بالای بالکن سفارت به پایین پرت می کند. حاجی

دیگر تمام وجه اش از بین رفته و کسی او را تحویل نمی گیرد. نا امید شده و از بالای بالکن به مترجم نگاه می کند و پرچم ایران از دستش رها می شود.

فردای آن روز مترجم با دست و پای شکسته به سفارت می آید و حکم عزل حاجی را به او ابلاغ می کند و می گوید ناصرالدین شاه دستور داده است که به ایران برگردی با این دیالوگ مترجم از حاجی می پرسد: به نظر تو تمدن ایران کهن است یا کهنه؟!

و در آخر حاجی را سوار بر قایقی، تنها در آبها می بینیم که شکست خورده به طرف ایران برمی گردد.

والمسلمین صدوق: به نظر شما پیام فیلم چیست؟

حسین صدوق آن جمله ای است که در پایان فیلم مطرح می شود: «که تمدن ایران کهن است یا کهنه»، درگیری تمدن قوم ایرانی که با پادشاهی و رسومات مذهبی عجیب شده و حرکتی که نسل نو روشنفکران در پیش گرفته اند.

استاد صدوق آیا اتفاق فیلم مستند و واقعی است؟

حسین صدوق بله اولین نفری را که ناصرالدین شاه به سفارت ایران در آمریکا گمارد، همین شخص بوده که به او لقب حاجی و اشنگتن داد.

استاد صدوق نمی دانید ناصرالدین شاه چرا این لقب را به او داد؟

حسین صدوق خیر

استاد فیلم حاجی و اشنگتن یک فیلم سیاسی و سوژه ای دیپلماتیک دارد. یا وقایع فیلم مستند است یا طراحی و تخیلات آقای مرحوم حاتمی است که در ضمن آن پیام خودش را هم بیان می کند. اگر فیلم مستند است می طلبد که شرایط زمان قاجار، سران قاجار خاصه ناصرالدین شاه را مرور کنیم.

مسائلی که در دربار ناصرالدین شاه و عناصری که در آن دربار تصمیم گیر هستند را بررسی کرده و تناسب فیلم را با روال تصمیم گیری آن موقع بسنجیم.

این کار از آن جهت اهمیت دارد که قاجار حدود ۱۵۰ سال بر ایران حکومت کرد و ناصرالدین شاه به تنهایی ۵۰ سال از این مدت را شاه ایران بود. بنابراین استناد کردن به رفتار و منش شاهان قجر در سیاست داخلی و خارجی لازم است و قابل استخراج است. اگر فیلم مستند باشد یک پیام، و در غیر این صورت پیامی دیگر دارد.

در فرض اول فیلم نقدی است بر روابط تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی دوره سلطنت قجر و اینکه نحوه مدیریت بر ایران در آن زمان بدین شکل بوده و ما پس از طی کردن چنین تحولاتی به وضع کنونی رسیده ایم. و در فرض دوم که اگر فیلم مستند نباشد می‌بایست پیام فیلم را نسبت به زمان حال پیدا کنیم.

در فرض اول ترکیب عبارت حاجی‌واشنگتن؛ حاجی‌نماد مذهبی بودن است و واشنگتنی شدن یعنی قبول فرمان شاه برای رفتن به آمریکا. پس چنین شخصی در ادبیات مدیریت آن روز می‌بایست تسلیم شاه باشد، تا بتواند منصب بگیرد. بر این اساس ادعای فیلمساز این است که در دربار عناصر به ظاهر مذهبی وجود داشته‌اند که در باطن اقامه‌کننده فسق و ظلم بودند. مثل خود ناصرالدین شاه. این یعنی امیرالمومنین شدن معاویه. چه به اسم شیعیان باشد و چه به نام اهل تسنن. به نظر ما چنین چیزی نبوده است. بلکه پادشاهان قاجار، الواتی بوده‌اند که ظلم می‌کردند و مردم را هم به ستوه آورده بودند. بخصوص ناصرالدین شاه که سلطنتش هم طولانی شده بود و افراد خدوم را نیز از میان برداشت. این ظلم و جورها توسط مکر مذهب نبود. سلطنت قاجار بر پایه و اساس حکومت پادشاهان گذشته اش مردم میان‌پایدار بود، تا اینکه انقلاب رنسانس به کشورهای جهان سومی صادر شد و ملت‌ها بیدار شدند و افرادی مثل میرزای کرمانی قیام کردند و ناصرالدین شاه را کشتند و زمینه ساز قیام مشروطه شدند. پادشاهان بعدی قجر هم بر اثر این بیداری دیگر نتوانستند ثبات داشته باشند و بالاخره با احمد شاه

سلطنت قجر از بین رفت. لذا دستگاه قاجار دستگاهی نبود که این مدل دیپلمات ها را در خود جای دهد چه در صحنه سیاست خارجی و چه سیاست داخلی.

حسین صدوق: عنی فسق و فجور آنها کاملاً آشکار بوده است؟

استاد: بله کسانی که امیر کبیر را کنار گذاشتند و بجای او میرزا آقاخان نوری را گذاشتند، فسق و فجورشان علنی شده است. شاه هم وقتی می خواست به حکومت برسد ابتدا آمد طرف علما، ظواهر را حفظ کند. ولی بعد از آن، علناً قیامها را سرکوب می کرد و مردم را قتل عام می کرد. پدرش رضاخان نیز همین طور بوده چنانکه ابتدای حکومتش در مجالش عزاداری شرکت می کرده ولی پس از مدتی حجاب را منع کرد. زمان این فیلم در شرایطی نبوده که متدینین را بر سر کار بیاورند.

حسین صدوق: اصلاً حاجی متدین نیست.

استاد: عنوان این فیلم حاجی واشنگتن است. یعنی ناصرالدین شاه این لقب را به او داده است. حاجی بودنش مهم است. یعنی او دو نقش بازی می کند

حسین صدوق: شاید این فیلم برخاسته از فرهنگ عمومی مردم بوده است؟
استاد: خیر این فیلم راجع به یک مدیر نظام در آن زمان ساخته شده نه راجع به فرهنگ مردم. نه اینکه فرهنگ مردم مذهبی نبوده است؛ یک وقت ممکن است در این نظام یک مدیر مذهبی هم بوده باشد، حکومت کرده باشد اما پس از مدتی بساطش را بر می چینند. زمان و مکان فیلم بعد از امیرکبیر است. فیلم درباره زندگی یک دیپلمات در شرایط آن روز ایران است. در این فیلم دو شخصیت، در وجود حاجی واشنگتن بزرگ می شود. گاه بر می گردد به تدین و حاجی بودنش و گاه بر می گردد به واشنگتنی بودنش؛ یعنی وفاداری اش به شاه و ابراز نوکر می خرد.

به عبارتی در زندگی او فرهنگ شاهانه وجود دارد. پس واشنگتنی بودنش به این معنی نیست که او غرب زده است. بلکه می خواهد بگوید اولین سفیر ما که به

آمریکا می رود دارای دو خلق است یک خلق تقدس که حاجی بودن است. و دوم خلق وفاداری اش به شاه. حال این شخص در محیط واشنگتن چه می کند و مبتلا به چه چیزهایی می شود؟ چگونه در آن محیط این دو خصلت بروز و ظهور پیدا می کند؟

حسین صدوق: این پیشینه حاجی می شود.

ج: نه! اصلاً در دولت ناصرالدین شاه و در آن زمان و مکان چنین پیشینه ای نبوده است. به همین دلیل باید یک فرد روشنفکر غرب زده را می فرستادند. کما اینکه در خاطرات حاجی می بینیم، دخترش از او می خواهد که او را به فرانسه ببرد. این به خاطر این است که ناصرالدین شاه به اروپا رفته و فرهنگ آن را باب کرده است. ممکن است عده ای هم قبلاً رفته باشند، ولی دلیلی برای همه گیر شدن آن نمی شود. تا زمانی که یک شخصیت بزرگ مملکتی این کار را نکند نمی شود. البته تنها ناصرالدین شاه نیست که پس از دیدن زندگی اروپایی به ذلت سیاسی افتاده و وحدت کلمه خود را از دست می دهد؛ بلکه تمام سران کشورهای اسلامی نیز این طور بوده اند. بهر صورت این دو شخصیت درون حاجی، اصلاً با زمان دوره ناصرالدین شاه تناسب ندارد. قطعاً کسانی را که انتخاب می کردند باید افرادی می بودند که برای غرب غش بکنند. مثلاً نشان می دهد که ایشان تنها به آمریکا می رود و همسرش را همراه خود نمی آورد. چه کسانی که غرب زده هستند در مسائل جنسی و فاسد اند و چه مقدس های دستگاهی. آنها نیز در امور جنسی آدمهای فاسدی هستند. اینکه زنش را نیاورد و جای آن عکسی از دخترش را بیاورد و با آن حرف بزند خیلی مسخره است. اینکه آمده است اروپا و دلش برای زندهای آنجا غش و ضعف نکند. این نیز مسخره است. و اینکه در گرفتاری ها پناه می برد به قربانی کردن و از این قبیل کارها. هر کسی آنجا می رود دست از این چیزها بر می دارد و می گوید اینها خرافات است کما اینکه دستش باز است برای کثافت کاریها و

شراب خوری ها و دیگر مسائل. و این کار را هم می کردند! یعنی این کارها فرهنگ بوده است. حال اگر این فرد استثنایی هست، وقتی آنجا را می بیند تحول در او ایجاد می شود و هنگامی که بر می گردد باید مبارز شده باشد. مثل سید جمال الدین اسد آبادی. او در درگیری پایه های مذهبی و اعتقادی اش بروز می کند. مبارزه و رویارویی برایش اصل خواهد شد. و می خواهد ملتش را بیدار کند. ولی اگر این طور نباشد چیزی غیر معقول و نامتناسب است.

البته یک مسئله دیگر وجود دارد. هر چند فیلمنامه خوب، بد، کاذب و ... باشد، اما وقتی هنرپیشه آن درجه یک باشد فیلم، تماشایی می شود و مردم لذت می برند یعنی از هر حرکت آن هنرپیشه می فهمند که او قدرت بالایی در بازی کردن دارد. یعنی فیلم می تواند صرف نظر از اینکه پیام های ارزنده دارد یا نه توسط قدرت بازیگرش فیلم مشهوری شود. یعنی فیلم صحنه های جذاب و پرتحرک ندارد که مدام سکانس هایش عوض شود و محیط های مختلف را نشان می دهد. داستان فیلم تقریباً حول یک بازگیر و در یک ساختمان روایت می شود. ولی این بازیگر هست که تماشاگر را میخکوب می کند و او را تا آخر فیلم نگه می دارد. پس ممکن است یک فیلمنامه بسیار مبتذل و نامعقول باشد ولی بازی گری هنرپیشه، روی ضعفهای فیلم را بپوشاند.

یک بحث مستند بودنش است که جای سؤال دارد بخواهد نقد تاریخ معاصر ما را بکند. بحث دیگر اینکه ما قسمتی از تاریخ را انتخاب می کنیم و یک فیلم را می سازیم، چون می خواهیم پیامی برای امروز درست کنیم. پیامی را در قالب شرایط دیگری درست کنیم تا به زمان حال مرتبط می باشد. ممکن است مقصود آقای حاتمی مستند بودنش فیلم نباشد؛ بلکه قصدش این است که در نظام جمهوری اسلامی هم چنین مدیرانی وجود دارند. آنهایی که رفتاری مقدس مآبانه دارند و از احوالات زمان و مکان خود خبر ندارند.

چنانکه در این فیلم حاجی به عنوان سفیر به آمریکا رفته ولی حتی از عوض شدن رئیس جمهور آنجا، پس از چند ماه بی خبر است. گویی روزنامه را هم ورق نمی زند. و کسی نیست که اخبار آنجا را به او برساند. حتی شبی را نشان می دهد که حاجی واشنگتن تا صبح از رئیس جمهور سابق پذیرایی می کند. و می خواهد نوکری خود را به ناصرالدین شاه به کمال برساند. و بگوید من نسبت به رئیس جمهور دولت مورد علاقه شاه این طور پذیرایی کردم. غذاهای شاهانه آوردم. تار زدم. قلبان آوردم و کارهایی که اصولاً برای شاهان انجام می شود را برای او انجام دادم. آقا در پایان شب می فهمد که او دیگر رئیس جمهور نیست و آمده تا ببیند این پسته که به مذاقش خوش آمده است در آمریکا کشت می آید یا نه! و در آن زمان حاجی واشنگتن متوجه اوضاع می شود.

یا در داستان سرخپوست. در اینجا نیز حاجی واشنگتن نمی داند دولت آمریکا از نظر فرهنگی با قومی به نام سرخپوستها دعوا دارد و حالا او این سرخپوست را به سفارت راه داده و از او حمایت می کند. در حالیکه نمی داند به دشمن کشور متبوعش پناهندگی می دهد. این یعنی فردی که خبر از دنیای بیرونش ندارد. لذا اینها همه با هم جمع می شود که بگوید مدیران سیاسی نظام جمهوری اسلامی ایران چه در داخل و چه در خارج چنین وضعیتی دارند. اگر فیلم مستند نباشد و یک فیلمنامه خیالی باشد غرضش این است که به نظام گوشزد بکند.

حسین صدوق: شاید غرض مرحوم حاتمی این باشد که از این واقعه تاریخی بهره برداری نکند و آنرا برای امروزیان شاهد مثال بیاورد.

استاد: شما می خواهید بگویید هر دو روی هم جمع شده است. این هم یک فرض است.

حسین صدوق: یعنی می خواهد تذکر دهد که تاریخ دوباره تکرار شده است.

استاد: فرض دوم اینکه خیال پردازی شده است (کنایه و طعن باشد). اگر اینطور باش (به نظر می آید فیلم بسیار کثیف، زنده و بی ادبانه ای است. چون حداقل زبان فیلم طنز هم نیست. بلکه زبانش خبری است. این آقا این طور است. رفتار و حرکاتش این گونه است. فهم و شعورش این است. این طور نیست که بخواهد ما را بخنداند. این آقا جدی عمل می کند مانند طنزهایی مثل شبهای برره نیست. رسماً دارد توهین می کند. رسماً به ولایت فقیه تعریض ضد انقلابی می زند. از این موضع با تمام وجوه قابل حمله شدن است. که چرا اصلاً وزارت ارشاد اجازه پخش آن را داده است. یا چرا؟ تلوزیون جمهوری اسلامی آن را نشان می دهد. یعنی دستگاه رهبری اجازه پخش به آن داده است. جدا از اینکه در این ۲۷ سال جمهوری اسلامی را به دنیا رسانیده است. به عنوان مثال این آقای قدیری ابیانه سفیر ایران در ایتالیا. که رابط آنیلی با ایران بوده است. اما باز این فیلم ضعف و خلل نشان می دهد. یا در جای دیگر سفیر ما را به وزارت امور خارجه روسیه برده اند و در آنجا سیلی به گوشش زده اند. امام دستور می دهند سفیر روس را بیاورید و همین جا بزنی تو می گوشش.

در این ۲۷ سال چنین اتفاقی در کشور افتاده است. در سفارتخانه های خارج هم همین طور هیچ کس جرات سوء استفاده از موقعیتش را نداشته است. البته این طور نیست که تا به حال هیچ موردی را نداشته باشیم که خلاف نکرده باشد. و مجازات نشده شد. همانطور که در داخل مدیرانی داشته ایم که توبیخ شده اند. و حتی بعضی را اعدام کرده اند. اما فرهنگ سفرای مملکت این گونه نبوده است. نه در سیاست خارجی و نه در سیاست داخلی. دستگاه قضایی کشور قطب زاده را اعدام کرده است. بنی صدر از این مملکت فرار کرده است. اینها افراد صاحب منصبی در نظام بوده اند. تخلف کردند ما آنها را مجازات کردیم. اگر این فیلم می خواهد بگوید که در جمهوری اسلامی مدیریت این جوری است فیلم بسیار کثیفی

است.

حسین صدوق: البته به نظر بنده منظور فیلم این نیست که بخواهد به جمهوری اسلامی چنین چیزی را نسبت بدهد.

استاد: این یک احتمال است شما باید تحقیق کنید. فیلمنامه را بررسی کنید و فیلم را به تاریخ تطبیق دهید.

حسین صدوق: این احتمال چطور است؟! که حاتمی بخواهد از یک واقعه تاریخی حرفی را به کل تاریخ ما تطبیق دهد.

استاد: اشکالی ندارد حرفش عمومیت داشته است غیر از زمان جمهوری اسلامی ایران.

استاد: شما بیاید زمان جمهوری اسلامی را خط بزنید.

حسین صدوق: خب در فیلم باید نشان داده شود و دلیل بیاورید که وضع سلطنت در ایران به این شکل بوده است. و این مسئله هم عمومیت نداشته است. قسمتی از تاریخ ایران مثل حکومت آل بویه، فرهنگ عاشورا زنده می شود. اولین عزاداریهای علنی برای وجود مبارک حضرت سید الشهداء توسط آل بویه برگزار می شود. اولین بناهای عظیم برای مقابر اهل بیت عصمت و طهارت در زمان این حکومت ساخته می شود صفویه هم فرهنگ تشیع را در ایران جا انداختند.

حسین صدوق: توسط ابزار ظلم! هیچ کس نمی تواند از صفویه دفاع کند.

حسین صدوق: باید دید نتیجه این حکومت چه بوده است. بعداً این مسئله روشن خواهد شد. مقطع بعدی تاریخ ما، ۱۵۰ سال اخیر و جمهوری اسلامی است.

حسین صدوق: اگر فیلم زمان شاه ساخته می شد، قابل توجیه بود؟

استاد: نه ما یک بحث دیگری داریم ما یک بحث داریم درباره قوم ایرانی. شما لطف کنید آن نوار را گوش دهید. قوم ایرانی هم قبل از بعثت نبی اکرم (ص) و هم بعد از آن تمدن ساز بوده است. ما تحلیل کرده ایم و گفتیم این به چه معناست؟!

گاه به همان شکلی است که بعضی ها می گویند که ایرانی ها وارد دربار بنی عباس و غیره شده اند.

که این طور نبوده است. ایرانی در کنار این مسائل حامل اسلام ناب محمدی بوده است و کارهای درشت انجام داده است. گرچه در زمان و دوره کفر هم مثل دوره هخامنشیان تمدن ساز بوده است. البته ما به آن دوره نمی خواهیم افتخار کنیم. در دوره های نفاق هم، اگر ایرانی به مرکز حکومتها (مثل بنی عباس) دست پیدا کرد، تولید علم کرده است. ما به آنها هم نمی خواهیم افتخار کنیم. اما در مرحله دوم تاریخ که تعدادی ایرانی خودشان را به مدینه رساندند و آقا امیر المومنین را درک کردند و از میان آنها یک شان خلیفه دوم را ترور می کند؛ یا همراه علی (ع) بسیاری از ایرانیان در جنگها شرکت می کنند، از آن زمان نطفه ایمان ایرانیها، بعنوان حاملان وحی شکل می گیرد. پس ایرانی ها صاحب تمدن هستند.

حسین صدوق: ما هیچ نقشی از این افراد در فیلم نمی بینیم.
استاد: هیچ چیزی نیست.

حسن صدوق: یعنی ما اگر بخواهیم جامعه و تاریخ ایران را نشان بدهیم، یقیناً باید یک نماینده از این قشر (متولیان دین) را هم نشان بدهیم و درگیر کنیم.
استاد: هر وقت ایران قبل از اسلام را مشاهده کنیم، ایران یک پایه تمدن زمان خودش بوده است. در تاریخ «ویل دورانت» هم این مسئله ذکر شده است. کفار اقرار دارند بخشی از تمدن دنیا را ایرانی ها ساخته اند. حتی نقش ما را در فلسفه تولید تکنولوژی و مدیریت جهانی و بسیاری چیزهای دیگر لحاظ می کنند. ایرانی، که بوده است؟ حتی در دوره کفر و نفاق هم محور تولید علم بوده است. که امروز اروپا مدعی وراثت تولید اندیشه جهان اسلامی است که در دوره ی نفاق، بنی عباس و بنی امیه پی ریزی اش کرده اند. آنها تمدن اسلامی را بعنوان یک مقطع از تولید تمدن مادی ذکر می کنند. تاریخ که پایه های این تمدن اسلامی نیز ایرانی ها بوده

اند. غیر از این سخن فرهنگستان این است که در بحث فلسفه تاریخ الهی، بحثی است در مورد ایرانی ها که حاملان این تمدن چه کسانی بوده اند، که در قرآن هم وعده اش را داده اند و هم به آن عمل کرده اند.

اگر کارگردان بخواهد به ملیت هم حمله کند! این چه نوع حمله کردنی است؟! حالا فرض کنیم یک نفر هم در این سیستم اینگونه بوده است. آیا می‌توانید آن را بر جمع حکم کنید و همه را زیر سؤال ببرید. چرا؟ چون توانسته از آقای انتظامی بازی خوب بیرون بکشد. این کار خیلی بدی است. کارگردان بگوید: «من کارگردان هستم که می‌توانیم تمام استعدادهای انتظامی را شکوفا کنم»، اما آیا واقعا تمام حرف فیلم این است؟!

بهر حال اگر فیلم مستند است، همان اشکالاتی وارد است که قبلا ذکر شد اگر غیر مستند است که فیلم بسیار توهین آمیزی است، و من تعجب می‌کنم که این فیلم چطور از ارشاد مجوز گرفته و پخش شد است؟! و اگر ترکیب بین مستند و غیر مستند است باز هم به احتمال دوم وصل می‌شود. اینکه در قالب مستند بخواهد پیامش را منتقل کند، باز اشکال دوم بر این وارد است.

خلاصه مطلب این است که روشنفکران می‌خواهند متدینین را یک افراد ضعیف معرفی کنند. مثل آن حالتی که پس از ملاقات با رئیس جمهور آمریکا در بیرون کاخ به حاجی واشنگتن دست داد. این کاری است که روشنفکران انجام می‌دهند. اصلاً به آن که متدینین شهید داده اند نگاه نمی‌کنند.

حسین صدوق: این تدین را شما زمانی می‌بیند که می‌خواهد قربانی کند.

استاد: غیر از آن وقتی که بچه‌ای با حاجی برخورد می‌کند و حاجی را با کشیش اشتباه می‌گیرد. چرا با یک شخص دیگر اشتباه نمی‌گیرد. با نماینده یک مذهب اشتباه می‌گیرد.

حسین صدوق: چون لباس عموم مردم ایران به این شکل بوده است.

استاد: چون حاجی است. چون مقدس است. چون سرش را هم تیغ زده است.
قربانی کرده و سرش را هم تیغ زده است.

حسین صدوق: می خواهد بگوید لباس ایرانی شبیه لباس کشیش ها است.
استاد: فقط ما ایرانی ها که اینجوری نبوه ایم. افغانی و پاکستانی ها هم
همینجور بوده اند. اصلاً کاری به ایرانی و غیر ایرانی ندارد کلاً شرقی ها به این
شکل و شمایل بوده اند.

حسین صدوق: بله آنهایی که ملیتشان شبیه به ما بوده است به این هیئت
بوده اند ولی اینکه لباس ما شبیه لباس کشیش های آنها بوده است چه اشکالی
دارد؟

استاد: یک وقت می گویند کارگردان به این مسئله توجه ندارد. وگاه می گویند
توجه دارد چرا چند نمای فیلم خود را به این برخورد اختصاص می دهد یا روز عید
قربان نشان می دهد قربانی گوسفند سر می برد سرش را تیغ می کشد. مسواک
چوبی می زند.

حسین صدوق: این ها را می توان حمل بر توبه حاجی کرد.

استاد: این کارها نشانه های تقدس است.

حسین صدوق: حاجی پس از یک دوره طولانی که متحمل این همه بلا شده
است به آن روح مقدسی بر می گردد که در وجود ایرانی ها هست.

استاد: اگر شخصیت حاجی را می خواهد مثل شخصیت افرادی مثل خوارج
نشان دهد. اصلاً در دستگاه ناصر الدین شاه چنین شخصیتی متولد نشده است.
آن خوارجی که در دوره ناصر الدین شاه ظهور یافتند، بابتی ها هستند. یک آدمهای
بی شعوری که عده ای سرشان کلاه گذاشتند. به حدی که مناسک خودشان را هم
عرض کردند. در دوره قاجار هم به فتوای علما، حکم اعدامشان صادر شد. خوارج آن
زمان اینها هستند نه آن آدمی که به سر قدرت می رسد و پست می گیرد. اینها

شیاطین درباری هستند. مثل معاویه زیرک هستند.

حسین صدوق: ناصرالدین شاه یک فردی را انتخاب کرده است بقول شما آن تقدس دروغین را دارد و از شاه هم تبعیت دارد این فرد به آمریکا می‌رود و پس از مدتی می‌بیند دیگر، نه شاه به او توجه می‌کند (چون هیچ‌گونه ارتباطی با او ندارد) و نه نامه ای می‌آید و نه تلگرافی. و نه می‌بیند آن ارتباطی که می‌خواست با آمریکا برقرار کند، نتیجه ای داشته است. یعنی ما فردی را با آن پیش زمینه می‌بینیم که حالا از همه جا قطع امید کرده است. و در روز عید قربان می‌آید و قربانی می‌کند. یعنی از آن آلودگی و افکار و امیدهایی که به شاه و دولت آمریکا داشته است دست می‌کشد و خودش را از قید و بند دنیا رها می‌کند این تحلیل بند از فیلم است.

استاد: این گزارش است، نه تحلیل. ما می‌خواهیم بدانیم آیا، اگر و آنگاه رفتاری انسان‌ها آن چیزی است که در فیلم نشان داده اند؟! بحث علمی کردن این‌طوری است. یعنی محاکمه کشاندن آن روابطی که کارگردان در فیلم نشان داده است و اینکه آیا آن روابط علمی قابل توجیه است؟ اگر برای تحلیل فیلم روانشناس می‌آورند برای همین امر است.

حسین صدوق: الآن ما که بر روی این بخش زوم نکرده‌ایم.

استاد: گفتیم که ایشان یک شخصت مذهبی را با یک شخصیت شاه دوست ترکیب کرده است. ما گفتیم رفتار این شخصیت می‌بایست مثل معاویه و دوستانش باشد. باید زیرک باشد.

حسین: خب آیا انسان در هر شرایطی که باشد نمی‌تواند حالت توبه پیدا کند.

استاد: فرض توبه را هم باید در ادبیات دینی معنا کنیم. نماد توبه، مبارزه است

حسین: لزوماً کسی که توبه می‌کند نباید مبارزه هم بکند.

استاد: باید به مبارزه بکشد اگر این طور نشود توبه لق لقه‌ی زبان خواهد بود و پس از آن ظاهر سازی شده و مانند خوارج خواهد شد.

حسین: اگرچه ما می‌توانیم از رفتارش مبارزه هم در بیاوریم.

استاد: مبارزه حاجی باید اینگونه باشد که در درگیری با فرهنگ گذشته خود (که در دربار شاه نوکری می‌کرده) بفهمد آن‌ها چقدر نسبت به فضای بیرون بی‌خبرند، که او را به آمریکا فرستاده‌اند. مثلاً بگویند شاهان ایران مملکت را خراب کرده‌اند.

روشنفکر شدنش هم باید بگوید فلسفه مدیریت غربی‌ها خوب است و برای شاه و کشورش ببرید. یعنی باید عقلش دائم کار بکند. در صورتیکه فیلم، حاجی را یک آدم بی‌عقل نشان می‌دهد. عقل و جسمش که ضعیف است؛ وضع روحی نامناسب و نامتعادلی هم که دارد؛ فیلم دارد یک چنین آدمی را نشان می‌دهد.

اگر از ادبیات طنز استفاده می‌شود عدم تعادل اشکالی ندارد. در طنز چیزهای دیگری که در کنار داستان فیلم مطرح می‌شود مهم است. اما وقتی یک آدم جدی را نشان می‌دهد که عدم تعادل او معنی ندارد (شخصی که حکم گرفته است و برای بدرقه اش مردم به میدان شهر آمده‌اند و... تمام این کارها جدی است)

به هر حال می‌خواهیم بدانیم که کارگردان چه چیز می‌خواهد بگوید. آیا می‌خواهد با مردم روزگار؟ خودش صحبت کند یا مردم عصر قاجار؟

حسین صدوق: فرمودید اگر فیلم مستند باشد به فرهنگ مردم شیعه توهین کرده است؟

استاد: به ولایت فقیه توهین شده است. این حکومت به فقها نسبت دارد. این یعنی روح قرآنی دارد. آیا روح قرآنی یعنی همان کاری که این آقا انجام داده است؟! یا آن کاری که سرداران ما در جنگ و سفرای ما در خارج از کشور انجام می‌دادند. که از هر یک نفر ما مثل یک لشکر نمی‌ترسیدند. حتی از آدم‌های معمولی ما هم

می ترسیدند، چه برسد به مسئولین.

این هیبتی را که جمهوری اسلامی ایجاد کرده است، و خونی را که در رگ یک میلیارد مسلمان و حتی پیروان دیگر ادیان ایجاد کرده است ...

حسین صدوق: اگر مستند باشد چه ایرادی وارد بود؟

استاد: گفتیم که به شرایط زمان خودش مناسبت ندارد. یعنی دوران بعد از امیرکبیر فسق علنی است. دیگر احتیاج به تظاهر کردن ندارد. نه اینکه تظاهر نمی کنند اما علناً اروپا می رود و فرهنگ آنجا را در ایران ترویج می کند. مثل شاه که جشن هنر برگزار می کرد، اما امام رضا هم می رفت. یا مجلس عزا هم بپا می کرد. مردم دیگر می دانستند که فسق را بپا می کند. کسی در این شکی نداشت. تنها یک ذره مانده بود که همین ها را هم قطع کند.

حیدری: حاج آقا در زندگی نامه اش آمده که قبل از سال چهل و دو مکرراً پیش آقای بروجردی می آمده، می گفته من روزه ام. آقای بروجردی می گفت: مسافر که روزه نمی گیرد.

استاد: به هر حال این دو احتمالی بود که به ذهن بنده رسید. □

سلسله مباحث

فیلم

نقد سریال اغما

گروه پژوهش‌های تطبیقی
دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

مهر ۱۳۸۶

محتوا

← نقد سریال اغما



سرپرست پژوهش: حجت‌الاسلام والمسلمین مسعود صدوق
حروفچینی و صفحه‌آرایی: نشر سمیم
نگارش: اول
تاریخ نشر: ۱۳۸۶/۷/۲۹

D:\Movashah\WORD\Academy\MINE\Honar\Exhibited\Jeld-Khaam.doc

گروه پژوهش‌های تطبیقی

فهرست مندرجات

- ۱- ضرورت نقد سریال اغما و بررسی تاثیر آن در فرهنگ عمومی ۲
- ۲- عدم تناسب عنوان سریال با متن سریال ۲
- ۳- «صراط مستقیم»، هدف غایی سریال اغما ۳
- ۴- وجود اختلاف در فرهنگ مذهب و ضرورت رفع آن ۳
- ۴/۱- صراط مستقیم در نظر فقها ۴
- ۴/۲- صراط مستقیم در نظر عرفای شیعه ۴
- ۴/۲/۱- انحراف در مسیر عرفان ۴
- ۴/۳- صراط مستقیم پس از انقلاب اسلامی ۵

نقد سريال

۱- ضرورت نقد سريال اغما و بررسی تأثير آن در فرهنگ عمومی

چند سالی است که صدا و سيما فضاهای جدیدی را در عرصه‌ی سريال‌سازی تجربه می‌کند. امسال و سال گذشته شاهد سريال‌های اغما و صاحب دلان از سيما بوديم که به تناسب حال و هوای روحی مردم در ماه مبارک رمضان پخش شد. قصد داریم با یک نگاه تحلیلی و نقادانه نسبت به سريال تلویزیونی اغما - که بیشترین بیننده‌ی تلویزیونی را در ماه مبارک رمضان به خود اختصاص داد- پاسخی برای سئوالاتی که در ذهن مخاطب مطرح کرده بيايم و دريايم تأثير اصلی این گونه مجموعه‌ها در فرهنگ عمومی جامعه‌ی ما چیست؟

در ابتدا مشخص است موضوع بحث سريال اغما سنگین است که نیاز به تولید سريال داشته است. نوعاً سريال محتوای سنگینی را در بر می‌گیرد. چرا که می‌توان به دلیل گستردگی قالب و ساختار آن، مفاهيم سنگینی را انتقال داد.

۲- عدم تناسب عنوان سريال با متن سريال

قبل از پرداختن به محتوا و هدف غایی، لازم است نام آن را بررسی کرده تا مشخص شود آیا عنوان «اغما» با این سريال تناسب دارد یا خير؟

اغما در لغت به چه معناست؟ آیا به معنی بیهوش شدن، از حال رفتن یا به گما رفتن است؟ آیا منظور از آن، بیمارهای دکتر پژوهان است؟ آیا فوت مولود علت انتخاب چنین عنوانی شده است؟ یا غرض از آن، یک کمای روحی است؟ به هر حال باید بر روی اسم سریال بیشتر دقت کرد. چرا تهییبه کنندگان چنین اسمی را بر روی این سریال گذاشته‌اند؟ همیشه یکی از نقدها، نقد بر اسم یک مجموعه است؛ از اینکه آیا نام مجموعه با خود مجموعه تناسب دارد یا خیر؟

۳- «صراط مستقیم»، هدف غایی سریال اغما

پس از نام باید هدف غایی از این سریال، نقد شود. می‌توان در آغاز این سؤال را مطرح کرد که سریال اغما می‌خواهد آیینی چه چیزی قرار بگیرد؟ و یا می‌خواهد چه چیزی را به مخاطب خود منتقل کند؟ به نظر می‌رسد با توجه به شرایط مذهبی جامعه‌ی ما، این سریال یکی از چالش‌های پیش روی مردم را روایت می‌کند؛ و آن انتخاب صراط مستقیم است. یعنی مردم ایران در مواجهه با اتفاقات و حوادث مختلف، می‌خواهند آنرا تجزیه و تحلیل کنند تا صراط مستقیم را پیدا کنند. چرا که به جهان آخرت اعتقاد راسخ دارند.

۴- وجود اختلاف در فرهنگ مذهب و ضرورت رفع آن

اما توجه به این نکته ضروری است که در فرهنگ جامعه‌ی مذهبی ما در موضوع یافتن صراط مستقیم اختلاف عقیده وجود دارد. یعنی در این موضوع بین فقها و عرفا اختلاف است. در اینجا یک نقد به جامعه‌ی مذهبی ما وارد است. اگر دین اسلام یک دین واحد است نباید در آن اختلاف وجود داشته باشد. اختلافات باید به وحدت برسد. اینکه متکلمین، فلاسفه، عرفا و فقها هر کدام یک تگه از دین را بکشند؛ بی‌معنی است. باید به فرهنگ مذهب یک نظام داد و وحدت کلمه‌اش را پیدا کرد.

اختلاف در فرهنگ مذهب، بستر ساخت فیلم‌هایی چون صاحب دلان و اغما می

شود. مخاطب با این فیلم‌ها ناخودآگاه در ضمیر خود بر روی این اختلافات و مسایل فکر می‌کند. او با خود می‌گوید: «بالاخره ما باید دین خود را دست چه کسی بسپاریم؟» هزار و چهارصد و اندی سال است که مردم از فقها و مراجع تبعیت کرده‌اند. این یعنی از عرفا تبعیت نمی‌کنند. هیچ کس رشد خود را به دست عرفا نسپرده است. نه اینکه اصلاً چنین فردی پیدا نمی‌شود؛ بلکه فرهنگ عمومی مردم پیروی از عرفا نبوده است. این در حالی است که هم عرفا مدعی وساطت ارتباط میان مردم و حضرت ولی عصر (عج) هستند و هم فقها.

۴/۱- صراط مستقیم در نظر فقها

فقهای شیعه برای نشان دادن صراط مستقیم، بر فقه تکیه کرده و می‌گویند: «هر کس به فقه موجود عمل کند هدایت شده و به کمال می‌رسد. انسان با عمل کردن به دستورات خدا یعنی نماز و روزه و حج و دیگر احکام الهی، سعادت‌مند خواهد شد. پس در نظر فقها عمل به احکام اسلام علت رشد خواهد شد.

۴/۲- صراط مستقیم در نظر عرفای شیعه

اما در نظر عرفای شیعه فقه، رویه و پوسته‌ی دین است. در کنار رویه و پوسته‌ی دین، مغز و باطنی هم وجود دارد که باید به آن نیز توجه شود. و آن مباحثی چون توحید، اخلاق، مراتب صبر و رضا و غیره است.

۴/۲/۱- انحراف در مسیر عرفان

از انحرافات دستگاه عرفا مسیری است که دروایش پیموده‌اند. آنها قائلند وقتی انسان به مغز دین رسید باید دست از پوسته‌ی آن بردارد. به عبارتی آنها وقتی به طریقت می‌رسند دست از شریعت برداشته و مناسک انحرافی خاصی را ترویج می‌کنند. اما

عرفای شیعه برای دوری از این انحراف، هم به مغز دین توجه دارند و هم به فقه. پس یک چنین اختلافی در فرهنگ مذهب وجود دارد.

آنچه سریال اغما از صراط مستقیم به تصویر کشید، روش عرفا بود. یعنی استاد صاحب سیر و سلوکی با دستورالعمل دادن، دست دیگران را می‌گیرد و آنها را به مراتبی از عرفان و معرفت می‌رساند. نمونه‌ی آن، رابطه‌ی حضرت خضر (ع) و حضرت موسی (ع) است که در قرآن به آن اشاره شده است. در این سریال الیاس مظهر عرفان شیطانی و غلط، و پیربابا مظهر عرفان الهی و سالم است. که ما سیر درگیری آنها را در فیلم می‌بینیم.

بنابراین هدف غایی از سریال اغما، نشان دادن صراط مستقیم به مخاطب است. و آن صراط مستقیم، عرفانی است که میان پوسته و مغز دین را جمع می‌کند. (در ماه رمضان سال گذشته هم سریال صاحب دلان مخاطب خود را به مسایلی ماوراء فقه توجه داد.) فیلمساز با سلب کردن راه‌های غلط و اشتباه از آن عرفان می‌خواست راه درست عرفان را نشان دهد. مثال این راه‌های غلط دروایش هستند. آنها پس از رسیدن به مغز دین دست از پوسته‌ی آن بر می‌دارند. یا وقتی به طریقت می‌رسند، دست از شریعت برداشته و برای رشد خود آداب و مناسک خاصی را جعل می‌کنند. در هر صورت این جنبه‌ی شیطانی در سریال اغما بزرگ می‌شود. چرا که شیطان می‌تواند در این دستگاه عرفانی القائاتی را وارد کند. به عبارتی می‌توان از سریال اینگونه برداشت کرد که عرفان سالم از آن چیزی که در سریال نشان دادند فاصله دارد. عرفان سالم عرفانی است که با فقه جمع شود. فیلمساز این هدف را به صورت عینی، مصداقی و ملموس، کاربردی و به دور از دیالوگ‌های اعتقادی و عرفانی و فلسفی است به تصویر می‌کشد.

۴/۲- صراط مستقیم پس از انقلاب اسلامی

اما پس از انقلاب اسلامی ایران و تشکیل حکومت اسلامی می‌بینیم، صراط مستقیم دیگری هم نمایان شده است. در این صراط مستقیم، ولی فقیه احکام جنگ و صلح و

دیگر احکام حکومت را صادر می‌کند. یعنی هم موضوع احکام ارتقاء یافته است و هم مرجع صادر کننده ی آن. پس در سطح حکومت مردم به آن عقیده رسیده اند که اسلام ناب محمدی در ادبیات انقلاب و حکومت نمایان شده است و پیروی از ولایت فقیه را معیار صحت می‌دانند.

در هر صورت پراکنده بودن عقاید در زمینه‌ی فرهنگ مذهب، بستر طرح این گونه فیلم‌ها مثل صاحب دلان و اغما را بوجود آورده است. یکی از نتایج این سریال‌ها سؤالی است که در ضمیر ناخود آگاه مردم مطرح می‌شود: «بالاخره ما باید دین خود را از چه کسی بگیریم؟ آیا باید به دنبال عرفا برویم؟ تا به ما دستور بدهند و ما رشد خود را در آن ببینیم؟ آیا راه آن چیزی است که مراجع می‌گویند؟ عمل به تکلیف و تکلیف محوری؟ و یا راهی که انقلاب پیش روی ما گذاشته است؟» در هر صورت اگر دین، دین واحدی است، می‌باید این اختلافات در جایی پاسخ داده شود. ورود و خروج غیر حوزویان در این مسایل برای سؤال کردن از حوزه است. حتی اگر طراح این سؤال ادبیات فیلم و هنر امروز باشد. ادبیاتی که با جاذبیت وارد خانه‌های مردم می‌شود و منطق و روش و مدل خود را به پذیرش می‌رساند. الغرض، ساخت اینگونه فیلم‌ها اولین زنگ بیداری برای خواص جامعه و حوزویان است. ورود ادبیات دانشگاه و فلسفه هنر هالیوودی در اختلافات فرهنگ مذهب زنگ خطری برای حوزه است. چون این ورود و خروج هدایت نشده است. اما اگر خود حوزه زمام این ورود و خروج را به دست می‌گرفت و مراحلی چون موجود و مطلوب و انتقال را ترسیم می‌کرد و دست مردم را می‌گرفت؛ یا اگر این فیلم‌ها از جانب حکومت سازماندهی می‌شد، آن وقت این ورود و خروج دیگر هدایت شده بود. نمونه‌هایی مثل مارمولک، صاحب دلان و اغما، جسارت روشنفکران (روشنفکری به معنای ادبیات توسعه، نه روشنفکری در مباحث نظری!) نسبت به خرده فرهنگ‌هاست. آنها به خود جسارت روحی داده و وارد این مباحث خواهند شد. این مسئله بسیار مهم است که آیا موضوع فیلم از این منظر هدایت شده است یا نه. قطعاً ما می‌دانیم هدایت شده نیست! ولی در هر حال صاحبان فلسفه‌ی هنر هالیوودی نسبت به آن چیزی که در فرهنگ جامعه جریان دارد بی‌تفاوت نیستند. نهایتاً وارد شده و اظهار نظر هم خواهند کرد. چرا که مدعی‌اند منطقشان، یک منطق کامل و برتری است. هنر هفتم امروز قایل است که

بقیه‌ی هنرها را در خودش هضم می‌کند. این اصل بحث بود.

اما داستان سریال از آنجا آغاز می‌شود که همسر دکتر پژوهان، بهترین پزشک مغزو اعصاب دچار بیماری عصبی می‌شود و از او می‌خواهد که خود او عملش کند.

دکتر پژوهان، همسرش را علیرغم میل باطنی‌اش، عمل می‌کند. اما پس از عمل، او را از دست می‌دهد. پژوهان به دلیل علاقه شدید نسبت به همسرش دچار بحران روحی می‌شود و از شغل خود کناره‌گیری می‌کند و دیگر برای عمل جراحی اعتماد به نفس ندارد. از آن پس ارتباط او با خانواده و اطرافیان ضعیف و ضعیف‌تر می‌شود. از خانه‌اش به یک باغ که به خانه باغ معروف است نقل مکان می‌کند. شرایط بوجود آمده باعث می‌شود که دستگاه شیطان، او را طعمه خود کند. محمل ورود ابلیس به زندگی او هم رابطه‌ی معنوی دکتر پژوهان با یکی از بیماران گذشته‌اش است. این بیمار چند سال قبل توانسته بوده بدون عمل جراحی و بصورت الهی تومور مغزی خود را درمان کند. حال ابلیس خود را به شکل آن بیمار در می‌آورد و خود را پناه دکتر معرفی می‌کند. به این طریق با دکتر ارتباط برقرار می‌کند. اما در حقیقت ابلیس تلاش می‌کند دکتر را به دستگاه خودش ببرد؛ سعی می‌کند از سستی و ضعف دکتر استفاده کند و اخلاق الهی او را در اخلاق رذیله‌ی دستگاه خود منحل کند. تلاش می‌کند او را وادار به تخلفات و گناهان مختلف کند. ولی دکتر پژوهان، ابلیس را که به صورت الیاس (بیمار سابق خود) درآمده است را پناه خود می‌بیند و فکر می‌کند او مورد عنایت خدای متعال است. الیاس [ابلیس] هم با قوت روحی و اطلاعات عجیب و غریبی که به او می‌دهد مدعی یک سیر رشدی عرفانی است. دکتر هم به خاطر عنایت خاصی که خدا در شفای بیماری او داشته، حرف او را باور می‌کند. در نظر دکتر پژوهان الیاس یک انسان صاحب مقامات است که می‌توان در این بحران روحی به او پناه بُرد و ایمان خود را حفظ کند. اعتقاد دکتر به عرفان منفی الیاس از طرفی، و اعتقاد دیگرش به فقه و عقلانیت اجتماعی و مدرنیته (به علت پزشک و اجتماعی بودنش) او را دچار تنش می‌کند. و آنگاه است که آخرین مهره‌ی سریال، ایشان را از خواب غفلت در می‌آورد؛ و آن عرفان پیر بابا است. وقتی دکتر بعضی حرف‌های الیاس و پیر بابا را درباره‌ی کلیات دین شبیه می‌بیند، به مقایسه می‌افتد. آنگاه بیدار شده و سپس سیر

برگشت او آغاز می‌شود. دکتر پژوهان تا قبل از ملاقات پیر بابا با جزمیت و اعتقاد پیش می‌رود؛ اما زمانی که شخصی هم وزن الیاس را می‌بیند که مسلط به مغز دین و مسایل روحی مردم است، پی به عارف بودن پیر بابا می‌برد؛ سپس برایش تأمل پیدا می‌شود. و از آن پس که به بن بست می‌رسد، تنها اسرار خود را به پیر بابا می‌گوید. برای اینکه می‌خواهد خود را کنترل کند. نکته‌ی قابل توجه این است که او سعی نمی‌کند به دستگاه مرجعیت و رهبری خود را متصل کند. بلکه همان مذاق عرفانی را می‌پسندد و با پیر بابا مشورت می‌کند. او هم می‌گوید: «اینها القائن ابلیس است، و کلیات و مغز دین می‌تواند با پوسته‌ی آن جمع شود». این سیری از رفت و برگشت فیلم بود. اما حال به نقد آن می‌پردازیم.

ابتدائاً وقتی موضوع ثقیل و سنگین می‌شود، باید آنرا در قشر خواص جامعه برده و بررسی کرد. چرا که هر جامعه‌ای به دو قشر خواص و عوام تقسیم می‌شود. البته این تقسیم‌بندی هم در فرد است و هم در جامعه و امت. گاه فیلمانه راجع به توصیف یک ملت یا یک انقلاب است. (که البته این سریال راجع به یک امت نیست). لذا امت‌ها، هم می‌توانند خواص باشند و هم عوام. امت خاص امت محمد (ص) و آل محمد (ع) است. آنها محبین اهل بیت (علیهم السلام) هستند که در طول تاریخ اسلام شکل گرفتند و وارث عقلانیت وحی و مصائب و دردهای ائمه‌ی اطهار (سلام الله علیهم) شدند و منتظر ظهور حضرت ولی عصر (عج) هستند. این امت، از خواص است و شاهد بر دیگر اُمم (اهل سنت و بقیه‌ی ادیان و کفار) است. پس این سریال راجع به امت محمد (ص) و آل محمد (ص) نیست. بلکه راجع به یک فرد است، لذا این مشرب عرفانی، در زندگی یک فرد پیاده شده است. البته بهتر بود این فرد در صنف خودش از خواص باشد. آقای دکتر پژوهان در صنف پزشکان یکی از عوام است. همانطور که در دیالوگی می‌گوید: «من چقدر ساده لوح بودم که گول خوردم...»، البته اینکه سوژه‌ی داستان در چه صنفی پیاده شود، خیلی مهم نیست. گرچه در ادامه به این نکته اشاره خواهد شد.

رهبری در بیان خاطرات تبعیدشان فرمودند، گاهی صحبت از این بود که چرا برای امام خمینی (ره) سه صلوات و برای پیامبر (ص) یک صلوات می‌فرستند؛ در پاسخ این

سؤال و شبهه، یک راننده‌ی تریلی می‌گفت: «این کار، شعار بر علیه کفر است. نه اینکه مقام امام (ره) بالاتر از مقام پیامبر (ص) است. این حالا یک شعار شده است». ایشان می‌فرمودند: «این مطلب را یک راننده‌ی تریلی می‌فهمید، ولی امام جماعت آنجا نمی‌فهمید. آن یکی، امام جماعت است و عوام؛ و این یکی راننده‌ی تریلی و خواص». پس خواص به کسی می‌گویند که درد و آلام پرچمداران توحید را در سیر مبارزه بفهمد، بچشد و همراهی کند. حال می‌تواند یک راننده‌ی تریلی باشد یا یک زن خانه‌دار! مثل طوعه؛ او کسی است که به حضرت مسلم (ع) پناه داد. زمانی که سی هزار مرد جنگی حضرت را در کوچه‌ها تنها می‌گذارند، طوعه ایشان را به خانه‌اش راه داده و پناه می‌دهد. پس در این جا یک زن می‌تواند جزو خواص باشد. و در عوض سی هزار مرد جنگی آن روز ایشان را تنها می‌گذارند و از عوام هم پائین‌تر می‌روند و ضد دین می‌شوند.

پس برای تبیین یک موضوع مهم (که همان صراط مستقیم و راه‌های انحرافی آن است) باید از شخصیت‌های خواص استفاده شود. لذا یک پزشک می‌تواند از خواص باشد. اشخاصی در صنف بازار، مانند آقای محسن رفیق دوست برای این موضوع نمونه‌ی خوبی است. او یک بازاری است؛ ولی به راه مبارزه کشیده شده و راننده‌ی حضرت امام (ره) می‌شود. و پس از آن مسئول تدارکات سپاه می‌شود. پس او در یک مسیر خاص قرار گرفته است. آقای اسکراولادی، آقای امانی و غیره از بازاری‌هایی هستند که به راه انقلاب کشیده شدند.

افراد زیادی از صنوف مختلف اینگونه بوده‌اند که تا پای شهادت هم رفته‌اند. اینها جزء خواص هستند. آنهایی که راه را فهمیده و به تشخیص رسیدند. بصیرت پیدا کرده و برای آن فداکاری کردند. این بصیرت است که آنها را خاص می‌کند.

– آیا به جهت ساختار تلویزیون و ملزومات رسانه می‌بایست جزو خواص باشد؟ یا در عالم خارج اصلاً چنین اتفاقاتی برای یک پزشک عوام نخواهد افتاد؟

– این دو به هم مربوط نیست. فرض کنید آقای پژوهان یک بازاری یا یک ملعم است و در موضوع ازدواج دخترش با او درگیر می‌شود... این یک مسئله‌ی خرد و عرفی است، نه

موضوع هدایت و عدم هدایت. در نشان دادن صراط مستقیم، موضوعات هدایت، موضوعات خرد نخواهد بود. آن موقع موضوع هدایت اقامه‌ی صلوه‌ی خواهد بود، نه نماز خواندن! چرا که خواندن نماز در این کشور نهادینه شده است. کسی دیگر روی این مطلب دعوا نخواهد کرد. روزه گرفتن فرهنگ این جامعه است. الوات‌های این کشور وقتی بخواهند ازدواج کنند، یک روحانی می‌آورند که صیغه را بخواند. نمی‌گوییم در این کشور فحشاء نیست؛ ولی فحشا، فرهنگ این کشور نیست. بلکه فرهنگ این جامعه، رابطه‌ی قاعده‌مند بین مرد و زن است. الواتها در مجلس ازدواجشان مشروب می‌آورند؛ ولی یک روحانی را هم می‌آورند که خطبه‌ی عقد را بخواند. لذا نمی‌توان صراط مستقیم را که در امور خرد نهادینه شده نشان داد. بلکه می‌بایست بلوغ‌های دیگری موضوع قرار گیرد. برای نمونه، قصه‌ی حضرت موسی (ع) و حضرت خضر (ع) را مثال می‌زنم. حضرت خضر (ع) یک کشتی را سوراخ می‌کند چرا که حاکم وقت، کشتی‌های سالم را مصادره می‌کرده است. با این کار کشتی آنها در امان بود.

این موضوع در بردارند عدل و ظلم در جامعه است. و یا فرزندی که احتمال دارد پدر و مادر خود را به مرز شرک و کفر برساند. با حکمت الهی این فرزند از بین می‌رود و جای او فرزندان صالح دیگری به آن پدر و مادر داده می‌شود. در این جا مسئله، توحید است. اگر این کار نمی‌شد به اعتقادات پدر و مادر ضربه وارد می‌شد. در رابطه با ترمیم آن دیوار هم همینطور است. اگر حضرت آن دیوار را ترمیم نمی‌کرد، بیم آن می‌رفت که اموال یتیم خورده شود. حضرت مال آنها را به گنج تبدیل می‌کند که وقتی یتیم‌ها بزرگ شدند، آنها پیدا کنند. پس در اینجا هم بحث ظلم و عدل مطرح است. نه مسایل عرفی! اما مسایلی که دکتر پژوهان با آن برخورد می‌کند، از عرفیات جامعه‌ی پزشکی است. در مقابل، اخلاق دکتر نائینی و دکتر جودت طبق عرفیات پزشکی است. برای آنها این بیمار و آن بیمار مهم نیست. همه می‌دانیم عالم پزشکی یک سری تعهدات خاص خود را دارد. بیمارستان هم مثل یک سازمان، شیفت و گردش کار مخصوص به خود را دارد. اینکه پزشکی بگوید: «من دلم می‌خواهد این بیمار و یا آن بیمار را عمل کنم...» عرف پزشکی چنین اجازه‌ای را به او نمی‌دهد. جامعه‌ی پزشکی مجموعه‌ای است که در حال خدمت است، و نسبت به چنین اموری برخورد می‌کند.

به عبارتی اگر فیلمساز خواسته باشد عرفیات پزشکی را در دستگاه دیگری منحل کند مورد سؤال قرار می‌گیرد. پس چون اصل بحث پیچیده است، عرفی کردن آن بد است. در سریال اغما قرار است صراط مستقیم به مردم نشان داده شود؛ اما ناگهان این بحث به صورت عرفی مطرح می‌شود. صراط مستقیم با عرفی و عوامانه شدن سازگار نیست. این اشکال اصلی به طراحی فیلمنامه سریال اغما است. به این دلیل است که دکتر پژوهان در مقابل عرفیات دخترش یا عرفیات پزشکی خود و دیگر عرفیات عادی مردم می‌ایستد.

یکی دیگر از مسایل عرفی سریال قصه‌ی خانم علیپور است. خانم علیپور، پرستار بیمارستان به دکتر پژوهان مراجعه می‌کند و می‌گوید: «من پول ندارم دخترم را عمل کنم». به این دلیل دخترش را در بیمارستان دیگری بستری کرده است. بالاخره می‌تواند با کمک دکتر بردیا دخترش را به بیمارستان خود منتقل کنند... و فیلمساز ناگهان مسئله‌ی هدایت و عدم هدایت را در امتناع پژوهان از عمل کردن دختر علیپور مطرح می‌کند. در صورتی که اینها یک مسایل عرفی است. نه ظلم و عدل و توحید و شرک و کفر!

مبتلا شدن یک پزشک به این مسایل و مردود شدنش، نشان از سخیف و کوتاه فکر بودن آن پزشک است. کسی که در یک شب عقلانیتش را از دست می‌دهد! او حتی نمی‌تواند وجدان خود را درگیر مسایل کند تا به تشخیص درست برسد. اینکه از طرف الیاس امر برسد و او هم عمل کند، معنا ندارد. او خیلی ساده می‌تواند، همه چیز را بفهمد. هیچ کس یک شبه دست از عرفیات خودش بر نمی‌دارد. ممکن است رابطه‌ی عاطفی با همسرش به گونه‌ای باشد که در فراق او دچار افسردگی شود؛ اما ممکن نیست بتواند جامعه‌ی خود را به هم بریزد.

به نظر می‌رسد در ابتلاء شخصی به بیماری، مثل بیماری افسردگی، ابتدا باید آن شخص از حالت افسردگی بیرون آید تا به حد و مرز تعادل عرفی برسد. دکتر پژوهان در چنین شرایطی است که ناگاه با صراط مستقیم در تعارض قرار می‌گیرد. کسی که افسرده است، اصلاً قابلیت کنش چنین موضوعی را ندارد. ابتدا باید به حد عرف برسد، سپس از عرف درآمده و به عرفان برسد. در اینجا فیلم دچار سکت و پرش می‌شود. موضوع مسیّر عرفان، طی کردن درجات عرفان است، نه درجات بیماری!

– در این سریال بحث تنزل به سمت بدی‌ها است، نه رشد ایمانی!

– خیر. در صراط مستقیم بحث رشد است. موضوع سریال درباره‌ی راه سلامت در دین‌داری است. مثل سریال صاحب دلان؛ در صاحب دلان خواب و رؤیا و استخاره موضوعیت داشت. به طور کل، صراط مستقیم، یعنی طی کردن درجات سلامت ایمان است. در جامعه‌ی ما عده‌ای دچار اعتیادند؛ عده‌ای دچار فحشاء و عده‌ای دچار افسردگی. این بیماری‌ها از بیماری‌هایی است که باید به نقطه صفر تعادلی برسد تا پس از آن موضوعات رشد برایشان، موضوعیت پیدا کند.

– آیا نمی‌بایست این کار توسط متولیان صراط مستقیم صورت بگیرد؟!

– دو تا بحث پیش روی ماست. گاه در حقیقت نسخه صراط مستقیم و عرفان برای انسان‌های سالم است نه برای بیماران جامعه! بیماران جامعه باید از حالت بیماری درآورده و به سطح سلامت عرف رساند. تا بتوان زمینه رشد و تعالی را برایشان فراهم ساخت. آن چیزی که برای دکتر پژوهان پیش آمد شده، افسردگی است که در فراق همسرش به آن دچار شده است. به طوری که حتی اطرافیان به او می‌گویند: «برو پیش یک روانشناس تا تو را ببیند». اطرافیان، دکتر پژوهان را جراحی با اراده و موفق می‌دانند. در این باره خانم بردیا به دکتر جودت می‌گوید: «علاقه‌ی من به دکتر پژوهان به خاطر برجستگی شخصیتی اوست. اینکه او برای پول و ریاست کار نمی‌کند. تنها با اعتقاد کار می‌کند». اما این اعتقاد شغلی دکتر پژوهان ضربه خورده است. چون نتوانست همسر خود را زنده نگه دارد. و حالا دچار افسردگی شده است. افسردگی هم یک بیماری روحی است. همان طور که اطرافیان به او گفتند او می‌بایست پیش یک روانشناس می‌رفت. حتی دخترش هم به او می‌گوید «برو پیش دکتر روانشناس...».

اما آن قسمت از فیلم که درگیری میان عرفان‌الیاس و عرفان پیر باباست، موضوع آدم‌های سالم است. مثلاً شخصی که از سلامت روحی و روانی برخوردار است به خود بگوید: «چرا من که تصمیم می‌گیرم گناه نکنم، باز دچار گناه می‌شوم». و یا «چرا وقتی تصمیم می‌گیرم شبها نماز شب بخوانم، نمی‌توانم». چنین شخصی که می‌خواهد

درجات ایمان را طی کند، باید به کسی که نرمشهای مذهبی بلند است مراجعه کند تا بتواند شب برای نماز شب راحت بیدار شود. پس سوژه‌ی فیلم برای یک انسان سالم است. ولی روی یک آدم مریض پیاده شد. این یک غلط بزرگ است.

اشکال بعدی سریال مربوط صنفی که انتخاب شده است. صنف پزشکان در محیط عقلانیت مدرنیته و اجتماع پرورش پیدا می‌کنند. آنها با فرهنگ عرفان فاصله دارند. به عبارتی فرهنگ یک پزشک دین‌دار به فرهنگ رهبر انقلاب و فرهنگ اجتماعی فقها نزدیک‌تر است، تا فرهنگ عرفا! یک پزشک برای خود حق مصرف بالا قایل است؛ جذب نظام سرمایه‌داری می‌شود؛ اگر دچار بیماری هم شود به بیماری‌های دستگاه غرب مبتلا می‌شود. اگر هم به امتحانی مبتلا شود، به قوانین و قواعد آن دستگاه مبتلا می‌شود.

از طرف دیگر یک پزشک دائماً در محیط خود افرادی را می‌بیند که به ائمه و حقایق دینی متوسل می‌شوند و شفا می‌گیرند. چنین افرادی بسیارند؛ ولی هیچگاه جامعه‌ی پزشکی تحت تأثیر این مسایل قرار نمی‌گیرد. تحت تأثیر به آن معنا که شفا پیدا کردن و توسل را وارد دستگاه خودشان کرده و مطالعه و نهادینه کنند. بلکه توسل و شفا را مسئله‌ای جدا از علم پزشکی می‌دانند. البته آنها حقیقت‌مذهب و شفا گرفتن از خدا را هم قبول دارند. به طوری که اگر یک پزشک اعتقادات شدید مذهبی هم داشته باشد، این دورا از هم تفکیک می‌کند. اما می‌بینیم دکتر پژوهان تا آن حد به دنبال این قضیه [توسل و شفا] می‌رود که خودش را کاملاً در اختیار آن [دستگاه عرفانی] قرار می‌دهد. در هر صورت برای این سوژه صنف خوبی انتخاب نشده است. اگر از صنف بازاری یا معلم انتخاب می‌کردند بهتر بود. چرا که این صنوف به مشربهای عرفانی نزدیک‌تر هستند. چون بیشتر اهل مطالعه و دقت بر امور دینی خود هستند. معلم‌های دینی و پرورشی در این مسایل بیشتر به تأمل می‌افتند. چه چیز را به دانش‌آموز بگویند و چه چیز را نه. یک پزشک کمتر در چنین وادی‌هایی است. لذا انتخاب صنف پزشکی هم اشتباه بود.

نقد دیگر درباره‌ی انتخاب شخصیت همسر دکتر پژوهان است. حادثه در زمان حال اتفاق می‌افتد، یعنی این سریال در تابستان ۱۳۸۶ ساخته شده و شرایط زمان حال را روایت می‌کند. در حالیکه شرایط فعلی پزشکان جامعه ما به گونه‌ای است که سعی

می‌کنند همسرشان هم یک پزشک باشد یا حداقل اگر هم پزشک نیستند، آنها را به تحصیل و کسب مدارج بالای دانشگاهی تشویق و ترغیب می‌کنند. همسر پزشکانی که غیر پزشک هستند متعلق به دهه‌های سی و چهل‌اند. آن موقع رسم نبود که همسران پزشکان هم پزشک باشند. ولی بعد از انقلاب، پزشک با غیر پزشک و عوام ازدواج نمی‌کنند. جالب اینکه دکتر پژوهان می‌گوید: «مادرم به من گفت که چه کسی را بگیرم». اصلاً در انتخاب همسر چنین فرهنگی در صنف پزشکی وجود نداشته و ندارد. لذا یکی دیگر از اشتباهات فیلم، انتخاب یک همسر تحصیل نکرده برای دکتر پژوهان است.

و اما نقد دیگری که به این سریال وارد است، در رابطه‌ی اخلاق پزشکی و روابط عاطفی خانوادگی پزشکان است. نوعاً قشر پزشکی جامعه‌ی ایران سعی در کنترل جمعیت خانوادگی خود داشته‌اند. یعنی نوعاً یک یا دو فرزند بیشتر ندارند. به همین جهت وابستگی روحی آنها به بچه‌هایشان بسیار شدید است. در نتیجه آنها انسان‌های عاطفی‌ای خواهند شد. اگر ۶ یا ۷ بچه می‌داشتند این علاقه‌مندی تقسیم می‌شد. ولی حال که دکتر پژوهان یک فرزند دارد و همسرش هم از دنیا رفته است، باید پناه عاطفی او دخترش باشد. ولی ما می‌بینیم که دکتر پژوهان دختر خود را رها کرده و در خانه باغ عزلت گزیده است. از نظر عاطفی اصلاً در جامعه‌ی ما چنین چیزی وجود ندارد. حتی در صنف پزشکان هم چنین چیزی نیست؛ گرچه پزشک‌ها از محیط خانواده بسیار دورند، اما این بی‌مهری معنا ندارد. آنها به دلایل عدیده، مجبور به زندگی دور از خانواده هستند؛ از جمله شیفت شب و درگیرهای اورژانس و خیلی بحران‌های دیگر. این مسئله شاید وابستگی آنها را به خانواده کمتر کند؛ اما به دلیل تک فرزندی‌شان این عدم وابستگی جبران می‌شود و در نهایت وابستگی روحی زیادی به خانواده پیدا می‌کند. خصوصاً دکتر پژوهان که فرزندش هم دختر است. در نبود مادر دختر جای مادر است. رها کردن دختر یک امر غیر منطقی و غلطی است که با فرهنگ جامعه‌ی ما فاصله‌ای بسیار دارد.

حال در نقد دیگر عدم تناسب شخصیت دکتر پژوهان در طول سریال را بررسی می‌کنیم. قبل از اینکه حادثه برای دکتر پژوهان اتفاق بیفتد، ما او را پزشکی حاذق، با عقلانیت بالا و اخلاق خوب پزشکی می‌بینیم. اینکه ایشان برای پول و پست کار نمی‌کند؛

این نشان دهنده عقلانیت بسیار بالای ایشان است. به عبارتی او به هویت تخصصی و تحقیقی خود ایمان بالایی دارد که به پست و پول و مقام تن نمی‌دهد. آن وقت چگونه می‌شود که پس از یک حادثه به یک انسان ساده لوح تبدیل شده و سریع می‌تواند فریب بخورد. یک پزشک صاحب عقلانیت پیچیده‌ای است. از این صنف اصلاً ساده‌لوحی و فریب خوردن بیرون نمی‌آید. به نظر می‌رسد این هم از اشکالاتی است که توهین کننده به صنف پزشکی است.

اشکال بعد مربوط به اخلاق استاد و شاگردی است. الیاس به پژوهان تلقین می‌کند، نائینی به تو حسادت می‌کند. تا بتواند او را با نائینی درگیر کند. اما در دانشگاه‌های ما احترام گذاشتن متخصصین به یکدیگر نهادینه شده است. به تعبیر دیگر آبرو داری، جزء فرهنگ متخصصین این کشور است؛ حتی اگر، در جایی هم مخالف هم باشند. اما در این سریال می‌بینیم الیاس، پژوهان را به سادگی تحریک می‌کند و پژوهان هم فریب می‌خورد.

– می‌توان گفت تلقینات الیاس به دکتر پژوهان به اندازه کافی پرداخت نشده بود تا دلیلی باشد بر انجام دانش!

– هیچ پختگی‌ای در این مورد دیده نمی‌شود.

– یعنی صرف امر کردن الیاس؛ برای دکتر پژوهان حجت آور بود.

– آن عرفان، اینگونه است! در آن عرفان تا عارف، یک سخنی می‌گوید، مرید می‌بایست گوش کند و پیش برود. چون انتخاب شده است و آن امر از طرف خدا آمده است. که این ارتباط را عقلانیت صنف پزشکان نمی‌پذیرد.

– یعنی این صنف به این اندازه تسلیم نیست؟

– اصلاً! عقلانیت پزشکی یک عقلانیت دلیلی و استدلالی است. عقلانیت مدرنیته و اجتماعی بودن است. باید با ادبیات مدرنیته با او گفتگو کنند. برای این کار شیطان می‌بایست بستر و زمینه زیادی را فراهم می‌ساخت. و می‌بایست پژوهان را با

پیچیدگی‌های عقلی بسیاری گمراه می‌کرد. نه اینکه در عرض دو هفته و بدون عقلا نیت این کار را بکند.

حال فرض کنیم دکتر پژوهان همه‌ی این مسیرها را پیموده و حالا می‌خواهد بیدار شود. در حالیکه او، دست به تخلفات فراوانی زده است. ما دیده‌ایم به چه امور بد و ناپسندی آلوده شده است. یعنی اگر قرار بود انسان فاسدی بمیرد؛ او با عمل کردنش نگذاشته است. لذا مجموعه‌ای از شیطنت‌ها را ایجاد کرده است. کسی که به این اندازه پیش رفته و دیوار به دیوار اخلاق رذیله می‌رسد، برگشتنش که به این سادگی‌ها نیست! حالا که دکتر پژوهان به این جا رسیده است، نمی‌تواند به سادگی برگردد، دست او آلوده شده است. خلقش آغشته شده است. اگر هم بخواهد برگردد باید به آیه‌ای، معجزه‌ای، تکان خوردنی برگردد! باید یک چیزی جلوی چشمش ببیند تا برگردد. نه اینکه برود دو تا تحقیق بکند و بفهمد الیاس دروغ می‌گوید. خوب این مسئله را که دائم به او می‌گفتند. اگر برایش مهم بود می‌بایست همان موقع تحقیق می‌کرد. در موضوع خانم علیپور تا محل کار برادر او می‌رود؛ ولی بالا نمی‌رود که بپرسد. تا برایش حقیقت روشن بشود. یعنی فیلمساز می‌توانست با یک مسایل ساده‌ی عرفی ابهامات را حل کند. نه تنها اینکار را نکرده است، بلکه مسیر زندگی او را نیز عوض می‌کند و به آن وسیله خلاف‌های درشتی را ایجاد می‌کند. پژوهان دیگر تهمت زده، غیبت کرده، آبروی مؤمنی را برده است؛ باعث رفتن استادش از بیمارستان شده است. کسی که چنین خُلق‌های بدی پیدا می‌کند، بعد از آن هم ادامه می‌دهد. به این سادگی نمی‌تواند برگردد. مثلاً پیر بابا به او یاد می‌دهد بگو: «فاستعد بالله»، او هم بگوید و همه چیز عوض شود. خیلی شعاری به الیاس بگوید: «من دیگر گول تو را نمی‌خورم». مثلاً در ۲ دقیقه برگشتن او را نشان دهند. در این دو دقیقه سرش را روی زمین می‌گذارد و چهار تا العفو می‌گوید، بعد بلند می‌شود و ناگهان می‌بینیم یک آدم دیگری شده است.

از قواعد طبیعی در رشد و نکث آدمی، تدریج است. بله، انسان در یک مقطعی می‌تواند توقف کرده و تأمل کند؛ اما جبران و اصلاح و استغفار در طول زمان، و مرحله به مرحله واقع می‌شود.

– این را در سریال معصومیت از دست رفته به خوبی می‌بینیم. در آنجا آقای تارخ نقش شوذب را ایفا می‌کند. اگر یادتان باشد سقوط شوذب به سمت بدیها قدم به قدم اتفاق می‌افتد.

– بله. شوذب طرفدار علی (ع) بود. به تدریج وارد در دستگاه امویان شد. بنابراین مناسک برگشت و توبه هم مانند مناسک اضلال تدریجی است. همانطور که دیدیم دکتر پژوهان به چه کارهایی دست زد، برای برگشتنش هم باید مناسکش را می‌دیدیم. باید این مناسک را نشان بدهند. تا نحوه‌ی برگشتنش هم مشخص باشد. به همان اندازه که رفتنش به سمت بدی‌ها سخت بود، برگشتن به سمت خوبی‌ها هم سخت است.

اشتباه دیگر در این سریال، زمانی است که دکتر پژوهان از الیاس دستور می‌گیرد و می‌خواهد در محیط خودش منعکس می‌کند. باز آن محیط، یک محیط پزشکی است. فیلم نشان می‌دهد این محیط، پژوهان را تحمل می‌کند! در محیط پزشکی چنین تحمل و صبری برای تخلف وجود ندارد. چرا که آنجا محیط سرپرستی نیست. بلکه یک محیط مدرنیته‌ی اجتماعی و استدلالی محض است. در ابتدای سریال برای دکتر پژوهان کشف و شهودی به هنگام عمل کردن رزق‌دیانی حاصل می‌شود؛ وقتی آنرا با محیط خود در میان می‌گذارد، در مورد او جلسه‌ی کمیته‌ی انضباطی تشکیل می‌شود. این روش درست بود. باید همین سیر هم جلو می‌رفت. با ادامه‌ی تخلفات ایشان کمیته‌ی انضباطی می‌بایست او را از بیمارستان بیرون می‌کرد. اما با کمال تعجب می‌بینیم ایشان می‌ماند و بقیه هم تحملش می‌کنند! همه‌ی محیطش او را تحمل می‌کنند! دختر او هم که هویتی دانشجویی دارد، تحملش می‌کند! همه، عارفش می‌شوند! همه‌ی عارف‌های اجتماعی او می‌شوند! از خانم بردیا، دخترش و نائینی گرفته تا دکتر جودت! همه او را تحمل می‌کنند. فقط به این دلیل که ایشان دکتر خیلی خوبی است. چنین چیزی واقعیت ندارد. بر سر این جور مسایل درگیری بوجود می‌آید. در مناسبات حرفه‌ای پزشکی، روابط عاطفی معنا ندارد. ممکن است در محیط خانواده عواطف، معنی بدهد (مثل دوستی خانم بردیا با زن دکتر پژوهان)؛ لیکن در صنف پزشکی اساس ارتباط اعضای صنف عاطفه نیست. هر چند که پژوهان جراح بزرگ و خوبی هم باشد؛

مسئولین، نمی‌بایست بیمارستان را معطل ایشان کنند!

از نظر فرهنگی یک فیلم یا در نفی هنجارهای اجتماعی عمل می‌کند، یا در تثبیت هنجارهای اجتماعی و یا در تحول آن. حرکت یک فیلم از این سه حالت خارج نیست.

با توجه به این مقدمه، عرفان عرفا در مقابله با عرفان انقلاب و جهاد است. یعنی آن عرفان فردی در نفی هنجارهای عرفان انقلاب است. و چون این سریال در تثبیت عرفان عرفا قدم برداشته است، لاجرم در نفی عرفان انقلاب حرکت کرده است.

یک وقتی قبل از انقلاب از این عرفان کاری، ساخته بود. مثلاً با آن، ده را هماهنگ می‌کردند. ولی امروز چنین عرفانی نمی‌تواند یک انقلاب را هماهنگ کند. حتی فقه فردی موجود هم چنین قابلیتی را ندارد. امروز مردم باید به بلوغ فقه حکومتی برسند. باید نسبت به ظهور حضرت ولی عصر (عج) به بصیرت برسند. باید بتوانند راجع به مسایل نظام و حکومت اسلامی صاحب فکر شوند. کشف کنند حکومت چه قدرتها و عزتهایی را بوجود آورده است. پس هر فیلم، یا در نفی هنجارهای موجود عمل می‌کند، یا در تثبیت هنجاری موجود، یا در تحول آن.

متأسفانه در جامعه امروز ما عده‌ای در حال نشر عرفان فردی، در مقابل عرفان انقلابی هستند. مثل عرفان آقای دولابی، یا رجبعلی خیاط. عرفانی که پایه‌ای آن را خواب و رؤیا و طی الارض و کرامات تشکیل می‌دهد. چه کسی بیشتر از این عرفان نفع می‌برد؟ آمریکا. عرفان فردی می‌گوید: «من باید در حال و هوای خود باشم و به فکر حفظ آن، مسایل جامعه اهمیتی ندارد. باید عارفی را پیدا کنیم، تا صراط مستقیم را به ما نشان دهد. تا نجات یابیم. او بدون استدلال بگوید و ما هم عمل کنیم. این عرفان، در نفی هنجارهای عرفان انقلابی است که در حال فراگیری است.

بنابراین عده‌ای در حال جریان دادن عرفان فردی به عنوان عرفان مثبت و به هنجار رساندنش هستند. اولین هدفشان، نفی عرفان انقلاب است و دوم، الگو کردن آن. سال گذشته سریان صاحب دلان را ساختند؛ امسال هم اغما و سال بعد هم یک سریال دیگری خواهند ساخت. می‌خواهند آنرا به عنوان یک هنجار جدید به مردم معرفی کنند و بگویند

«پزشکان هم می‌توانند از این نوع عرفان استفاده کنند. روشنفکرهای ما هم می‌توانند از این عرفان استفاده کنند».

سال گذشته در سریال صاحب دلان قصه‌ی دو برادر بازاری روایت می‌شد، که یک بازاری می‌خواست بازاری دیگری را جذب کند. اما امسال دعوتی است برای جامعه‌ی پزشکی. می‌گویند: «صراط مستقیم عرفان فردی است. شما هم می‌توانید وارد آن بشود». از نظر صنفی دو تخصص در سطح بالاتری از دیگر تخصص‌های جامعه‌ی ما قرار دارند. یکی تخصص پزشکی و دیگری تخصص مهندسی است. این سریال‌ها دعوتی از این دو صنف است که آنها را به سمت آن عرفان ببرند.

– پس از تماشای سریال اغما بیشترین سؤالی که برای مردم مطرح شد، این بود که آیا شیطان [در نقش الیاس] می‌تواند ظهور و بروز ظاهری داشته و تا این اندازه در امورات تأثیرگذار باشد؟

– خیر. یکی دیگر از غلط‌های اعتقادی سریال این بود. اصلاً ابلیس اجازه ظهور و بروز در دنیای مدرن امروز را ندارد. حضور پیدا کردن ابلیس در جامعه [آنهم برای خواص جامعه] مربوط به چند هزار سال پیش بوده است.

اگر کسانی در گذشته صاحب مناسک و آداب قدرت‌های ماورایی بودند، می‌توانستند با شیطان ارتباط برقرار کنند. ولی حضور ابلیس در زندگی عرفی امروز، همان تفرعون علمی‌اش است. او به وسیله‌ی فلسفه‌ی دموکراسی و فلسفه‌ی ربایش در جامعه حضور دارد. او با این چیزها دنیا را هماهنگ می‌کند. می‌تواند ۲۰۰ کشور را با یکدیگر هماهنگ کند. تمام دنیا هم به دنبالش می‌روند. بنابراین دیگر به ظهور و بروز ظاهری احتیاجی ندارد.

– آیا ظاهر شدن شیطان در لباس الیاس حالت تمثیلی نداشته است؟

– ممکن است جواب سازندگان فیلم این باشد؛ که ما یک کار نمادین کرده‌ایم.

– آن وقت عذرشان موجه است؟

- فلسفه‌ی هنر باید به این سؤال پاسخ بدهد؛ که اصلاً چنین تشبیه یا چنین نماد سازی‌ای جا دارد یا خیر. اما به نظر می‌رسد فیلم چنین چیزی را القا نمی‌کند. بلکه ادعا می‌کند ابلیس آمد و در محیط حاضر شد. فیلم نشان می‌دهد ابلیس می‌تواند در لباس‌های مختلف ظاهر شود و با مردم عوام حشر و نشر کند. بلا تشبیه بعضی مردم در مورد وجود مقدس حضرت ولی عصر (عج) ترویج می‌کنند که ایشان با شما زندگی می‌کنند و وقتی حضرت ظهور کنند خیلی‌ها می‌گویند: «ما ایشان را بارها دیده بودیم». اما رؤیت ایشان به صورت عادی صحت ندارد. ایشان واقعاً از نظرها غائب است. ما ایشان را نمی‌بینیم. البته ممکن در سال آخر غیبت چنین چیزی اتفاق بیفتد. که آن یک بحث دیگری است. بنابراین از نظر اعتقادی قطعاً ابلیس چنین ظهور و بروزی ندارد. به دلایل سیر فلسفه‌ی تاریخ، خود او هم چنین کاری را نمی‌کند و نخواهد کرد. وقتی که تجسد او پول و ربا و دستگاه فحشائش هست، دیگر به این ظهور و بروز چه احتیاجی دارد؟

- امکان آن هست در این باره بیشتر توضیح بدهید؟

- برای تبیین بیشتر این موضوع باید وارد بحث‌های فرهنگستان شد. باید فلسفه تاریخ و سیر امتحانات تاریخی توضیح داده شود، که مجال آن نیست. اما به طور کلی موضوع امتحانات مردم امروز امور این شکلی نیست. اینکه من حواسم باشد، نکند شیطان در لباس شما رو برویم نشسته باشد! القا کردن این افکار در ذهن مردم غلط است. به مردم القاء کنند ممکن است شیطان در لباس پسر یا همسایه‌ات باشد. پس مراقب باش. یا در لباس فلان همکارت می‌آید. این القائات باطل است.

حتی برای امت انبیاء گذشته هم اینگونه نبوده است، از زمان حضرت آدم (ع) گرفته تا حال، موضوع امتحان مردم، (تأکید بر کلمه‌ی مردم به معنی ناس و امت‌ها) نبوده است. اینکه ابلیس به صورت ظاهری مشاهده شود. خدا می‌فرماید: «او شما را می‌بیند و شما او را نمی‌بینید». قرآن، خود توصیف می‌کند. درباره‌ی او می‌گوید: «... عدواً مبیناً»، ولی بیان می‌کند شما نمی‌توانید او را ببینید. اما اینکه در بعضی حوادث تاریخی گذشته روایت شده، ابلیس به شکل پیرمردی در فلان جا ظاهر شد... با این حال مردم قدرت تشخیص او را نداشتند؛ چرا که در اصل، این ظهور و بروز برای مردم نبوده است؛ بلکه

برای خواص بوده است. مثلاً خود شیطان در مجلس عروسی حضرت هاشم (ع) شخصاً به شکل یک پیرمرد حاضر می‌شود و دائم نظر می‌دهد، تا وصلت ایشان به هم بخورد. یا در حادثه بیعت با ابوبکر (لعنة الله عليه)، ابلیس باز در هیئت یک پیرمرد، عصا به دست می‌آید و اولین نفر دستش را در دست ابوبکر گذاشته و با او بیعت می‌کند. ابلیس برای یک سری افراد خاص که ظرفیت‌های خاصی از خوبی یا بدی دارند حاضر می‌شود.

در حادثه‌ی قربانی اسماعیل (ع) شیطان سه مرتبه جلوی حضرت ابراهیم (ع) می‌آید تا ایشان را از این کار منصرف کند؛ و حضرت ابراهیم با سنگ او را رمی می‌کنند. حضرت ابراهیم (ع) توانست، او را ببیند؛ اما بقیه نتوانستند. پس ابلیس برای از راه به در کردن کسانی می‌آید که با عوالم غیب و ملکوت و ملائکه ارتباط دارند.

– یک سؤال دیگر. وقتی انسان مبتلا به یک امر بدی می‌شود، ناخودآگاه می‌فهمد این امر بد است. می‌فهمد که شیطان به او القا می‌کند.

– «فاله‌مها فجورها وتقواها».

– اما در روند این سریال، دکتر پژوهان احساس می‌کرد که در حال رشد کردن است. در صورتی که او باید تجزیه شدن خود را بفهمد. چرا که نتیجه پیروی از ابلیس تجزیه شدن است، نه انبساط روحی!

– فیلم این مطلب را نشان می‌داد؛ اما دکتر پژوهان آنرا جدی نمی‌گرفت. در صورتی که یک پزشک با مسایل، ساده لوحانه برخورد نمی‌کند. مثلاً در سکانشی که الیاس صبح ماه مبارک رمضان در حال خوردن صبحانه است. در آنجا باید پژوهان به خود بیاید؛ اما تحولی در او اتفاق نمی‌افتد. در صورتی که صنف پزشک چنین ساده‌انگاری‌ای را نمی‌پذیرد. دیالوگ را می‌پذیرند! اما این بی‌احترامی به شعور خود را نمی‌پذیرند.

در سکانش‌های ابتدایی سریال الیاس یک شب بر دکتر پژوهان وارد می‌شود. او بدون اینکه از الیاس بپرسد تو با چه سیر و سلوکی به این مقامات رسیده‌ای، از او تبعیت می‌کند. کشتش ابتدایی چنین ارتباطی باید از طرف پژوهان باشد؛ نه الیاس. در قصه‌ی حضرت خضر (ع)، حضرت موسی (ع) از شهر خود بیرون می‌آید و دنبال حضرت خضر

(ع) می‌گردد. نه اینکه حضرت خضر(ع) خودش به طرف موسی(ع) بیاید! معرفی کند و موسی(ع) هم بپذیرد و تسلیم بشود. حضرت موسی(ع) به وسیله‌ی آیاتی که خدا پیش پای او می‌گذارد، راه برایش نمایان می‌شود و حضرت خضر(ع) را پیدا می‌کند. بعد از آنکه موسی(ع) از حضرت خضر(ع) اجازه می‌خواهد که در محضر او عالم شود، حضرت خضر(ع) می‌فرماید: «تو تحمل با من بودن را نداری» به او نمی‌گوید: «تو انتخاب شده‌ای. بیا تا من تو را به سمت خدا ببرم». از همان ابتدا می‌گوید: «تو تحمل نداری همراه من بیایی». یعنی نوعاً بزرگان اطرافیان را طرد می‌کنند، تا دیگران کمتر به سمتشان بیایند.

– بحث انتخاب شدن پژوهان نیز، یک نوع توهین به عقلانیت پزشکان است. چون دیگر همه می‌دانند بحث مصطفی شدن با خاتمیت پیامبر(ص) تمام شده است.

– خیر! منظور فیلم چنین چیزی نیست.

– اما از فیلم اینگونه برداشت می‌شود که الیاس با دستگاه خدا ارتباط مستقیم دارد.

– خوب این عرفان به ارتباط مستقیم با حضرت حق قایل است که از پایه‌های سست آن نیز است. آنها می‌گویند ما شهود داریم و طی الارض می‌کنیم و مشرف می‌شویم. ادعای ارتباط مستقیم با عالم غیب از پایه‌های این عرفان است. که در ابتدای بحث عرض شد. و از مباحث پیچیده‌ی اعتقادی نیز هست که باید در حوزه حل شود. و فلسفه هنر هالیوودی حق ندارد وارد آن بشود. ولی از آنجا که ادبیات توسعه، ادعای عقلانیت برتر و حل همه‌ی موضوعات در دستگاه خود را دارد؛ جسارت کرده و وارد می‌شود. حق تجزیه و تحلیل کردن هر چیزی را برای خود قائل است. و با مهارت‌های فنی و بازیگری نیز جاذبه‌ی آن را هم ایجاد می‌کند و مردم هم استقبال کرده و خواهند کرد. چرا که منطقتش به پذیرش عموم رسیده است. به هر میزانی که ترکیبات مختلف درست کند، فارق از اینکه صحیح باشد یا غلط، به مذاق مردم خوش خواهد آمد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

سلسله مباحث

فیلم

نقد سریال میوه ممنوعه

گروه پژوهش‌های تطبیقی
دفتر فرهنگستان علوم اسلامی

مهر ۱۳۸۶

محتوا

← نقد سریال میوه ممنوعه



سرپرست پژوهش: حجت الاسلام والمسلمین مسعود صدوق

حروفچینی و صفحه‌آرایی: نشر سمیم

نگارش: اول

تاریخ نشر: ۱۳۸۶/۷/۲۹

D:\Movashah\WORD\Academy\MINE\Honar\Exhibited\Jeld-Khaam.doc

گروه پژوهش‌های تطبیقی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در رابطه با فیلم میوهی ممنوعه باید مثل بقیه‌ی فیلم‌ها از اسم فیلم شروع کنیم که این فیلم به نام میوهی ممنوعه است. «شجره‌ی طیبه» و «شجره خبیثه» که ظاهراً این اسم از واژه‌ی قرآنی گرفته شده است و از آن قصد القاء یک مفهوم دینی را دارند. از این جهت با سوژه‌ی فیلم که یک مفهوم مذهبی است تناسب دارد اما اینکه محوای این فیلم با «میوهی ممنوعه‌ای» که در قرآن ذکر شده است تناسب دارد یا ندارد باید روی آنرا قدرت نمود.

شجره خبیثه یا همان میوهی ممنوعه در دو جای قرآن به کار گرفته شده است که یکی راجع به امتحان حضرت آدم علیه السلام است که در بهشت بودند و خداوند متعال خوردن یک میوه‌ای را برای حضرت آدم و حضرت حوا علیهما السلام ممنوع کرده بود و اجازه استفاده از تمام نعمات الهی در بهشت را به ایشان داده بودند و فقط از این یک میوه استفاده نکنند و این میوه نماینده تخلفی بود که ابلیس در عالم کرده بود و این یک مسأله‌ی نمادین هم نبود بلکه یک امر حقیقی بود که واقع هم شده بود و خداوند متعال به ابلیس امر کرده بود که به حضرت آدم علیه السلام سجده کند و او امتناع کرد و اثر این یک درختی در بهشت شد و باعث هوشیاری حضرت آدم و حوا علیهما السلام می‌شد و اینها باید مراقب یک فاعلیت منفی که در عالم بوجود آمده و تخلف کرده و در محیط آنها وجود دارد و باید

مراقب آن باشند و یک بحث شجره‌ی ممنوعه هم در سوره‌ی اسراء که در رابطه با قوم ابوسفیان است. کسانی که روبروی خاندان پیامبر قرار گرفتند و در عالم طوفانی از طغیان‌ها راه انداختند و شجره‌ی خبیثه در تاریخ ثبت شده است.

حُب استفاده از این اسم برای این فیلم خیلی بی‌مورد است و تناسبی ندارد. زندگی انبیاء و پرچمداران توحید و چنین کسانی به تصویر نکشیده است و بعد محیط ابتلاء و درگیری انبیاء را بخواند بحث و بررسی کند این گونه نیست. یعنی میوه‌ی ممنوعه شجره‌ی شرک، کفر و نفاق است و نه اینکه وسوسه‌های درونی نفس باشد. که پرچمداران و اولیاء نار هستند) «ائمہ ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون» میوه‌ی ممنوعه ائمہ کفر هستند. لذا اسم این فیلم هیچ تناسبی با محتوای این فیلم ندارد. و البته آخر جلسه این را دوباره طرح خواهیم کرد و ابتدائاً یک بحث اعتقادی را بیان کردم. حُب هدف نهایی از این فیلم که قصد القاء آن را دارد این است که جامه متدینین که نماینده آن «حاج یونس فتوحی» است سوژه‌ی اصلی برای این پدر است و البته کنار این هم خاندان شایگان و پسر حاج آقای فتوحی و فرزندان و مسائلی که پیدا می‌شود حواشی قضیه است و لذا سوژه‌ی اصلی فیلم همان شخصیت «حاج یونس» و امتحانی که می‌شود و مسائلی است که این شخص برای او پیش می‌آید.

هدف نهایی محیط امتحان و ابتلائی است که برای یک مؤمنین که هفتاد، هشتاد سال زندگی ایمانی داشته است و در یک زمانی بحرانی برای او پیدا می‌شود که این سوژه خوبی است و برای مؤمنین و متدینین چنین چیزی پیش می‌آید و به امتحانات الهی هم امتحان می‌شوند. حال بحث ما این است که این شخصیتی را که در فیلم نشان داده است جزء عوام یا خواص است؟ مسأله عوام و خواص خیلی مهم است. یعنی احکام و عواملی که برای پرچمداران توحید و صحابه و مردم وجود دارد هر کدام به نسبت فرق دارد امتحانات مردم در حداقل است. مردم

توده‌های هستند که با یک بادی به این طرف و آن طرف کشیده می‌شوند. یعنی ایمان‌های ضعیف و سستی دارند و نوعاً هم در امتحانات رد می‌شوند. و در رد شدن هم عاقبت به شری نصیب آنها نمی‌شود و شقی نمی‌شوند. و خوشا به حال آن امتی که عوام دستگاه الهی شوند و خداوند متعال تقدیر بکند و پرچمداران توحید بر آنها حکومت کنند که با همان اولیاءشان بهشت می‌روند ولی اگر عوام دستگاه اهل سنت و دستگاه نظام‌های کفر و نفاق باشند جهنم می‌روند.

پس وقتی صحبت از امتحان می‌شود امتحانات یک امت را می‌توان بررسی نمود و یا امتحانات یک فرد و خانواده‌ای را بررسی کرد. در این سریال می‌بینیم که امتحانات امت را بررسی نکرده است بلکه امتحانات فرد یا خانواده را بررسی نموده است و امت خواص هم امت محمد و آل محمد (ص) هستند، و همین کسانی که عقلانیت فقهای عظیم الشان شیعه را پذیرفته‌اند، یعنی ترجمه آنها را قبول کرده‌اند. و لذا امتحان یک مؤمن و محب اهل بیت را در نظام انقلابی ایران می‌خواهد آن را به تصویر بکشد که این جمال قضیه بود.

و حال سخن بر سر این است که شکل‌گیری این امتحان چگونه است؟ یک سیر شکل‌گیری این و یک سیر برگشت آن است. در سیر رفت آن خالی شدن عقبه محبتی پدر خانواده‌ای که از طرف دخترش پذیرایی می‌شده است و همسر او به دلیل اشتغالاتی که در بیرون خانه دارد و به کار معلمی و... می‌پردازد این دختر به جای او رسیدگی می‌کرده است و بیشتر کارهای پدر را رتق و فتق می‌کرده است و در یک حادثه‌ای که در حادثه زلزله بم کرمان به دنبال امدادگران می‌رود یک جوان که همه خانواده و بستگان خود را از دست داده است از زیر آوار نجات می‌دهد و این جوان هم به این دختر علاقمند می‌شود و این دختر هم علاقمند شده و منجر به ازدواج آنها می‌شود و پدر این دختر هم مخالف با این ازدواج بوده است و با این وجود اینها از دادگاه اجازه حقوقی این ازدواج را گرفته و خلاف نظر پدرش ازدواج می‌کنند.

لذا این اولین ضربه‌ای است که پدر از نظر محبتی می‌خورد. در مرتبه دوم که درگیر ظلم پسرش می‌شود که نسبت به خانواده آقای شایگان داشته است و دختر آقای شایگان هم به عنوان شکایت به این پیرمرد رجوع می‌کنند و کم‌کم متوجه می‌شود که از طرف پسرش یک ظلمی به این خانواده وارد شده است و ایشان هم درگیری این مسئله مالی می‌شود و وسط میدان می‌آید تا این درگیری را حل کند.

و سوم هم برای حل این درگیری مالی مجبور می‌شود که با دختر آقای شایگان مراوده داشته باشد و خود پدر هم به دلیل حالات روحی که داشته و بر شکستگی که پیدا می‌کند نقشه‌ای می‌کشد و از معرکه بیرون می‌رود و خودش را گم و گور می‌کند و ایشان مجبور می‌شود که با دختر آقای شایگان بحث بکند و شکایت را بررسی نماید و مسائل این خانواده رسیدگی کند که این مراوده علت علاقمندی ایشان به این دختر می‌شود. یعنی شرایط جوری فراهم می‌شود که مسائل مردانه حل شود و دختر ایشان که مهندس است و در کارخانه دیگر مسئول است و تحت این شرایط با ایشان مراوده می‌کند و در این مراوده آقای حاج یونش فتوحی از رفتار این دختر خوشش می‌آید و این علت علاقمندی به آن دختر می‌شود و در علاقمندی آنها دو تا مسئله اتفاق می‌افتد و اینکه ایشان با نفس خودش شروع به مبارزه کردن می‌کند و دست به توسل می‌زند و به درگان خداوند متعال روی می‌آورد تا این هوای نفس را از دل او بیرون رود که مدتی طول می‌کشد و این کار انجام نمی‌شود و این علاقه در دل او نهادینه می‌شود و منجر به خواستگاری می‌شود و البته در وهله اول اظهار مطلب به دختر و بیان مقدمات خواستگاری را نشان می‌دهد و بعد شرایط فیلم هم طوری می‌شود که این دختر بعد از یک سکانسی که یک سیر و تلاطم‌هایی دارد دختر هم آماده می‌شود تا با یک شروطنی علاقمندی ایشان را جواب مثبت دهد و به تعبیر پلیس، حسابدار و یا پدرش می‌خواهند انتقام خانوادگی بگیرند یا اینکه به قول خود آن دختر یک شروطنی جلوی این پیرمرد قرار دهد (چون همه برخوردار می‌شود که با این پیرمرد داشته است

همه‌اش خیر و انصاف و مروت از طرف او بوده است و دیگر از دست تحقیرهایی که پسر حاج یونس می‌کرده است به سطوح آمده است) و اینکه چهره یک مسلمان با انصاف و با مروت در ایشان می‌بیند می‌خواهد یک شروطی را قرار دهد که او را از این ازدواج منصرف کند. که به هر دو تعبیرش این امتحان این گونه شکل می‌گیرد.

پس برگشت این قضیه که آقای حاج یونس فتوحی در یک نطقه‌ای از فیلم برای او تأمل پیدا می‌شود و از این معرکه بیرون می‌آید و منصرف می‌شود. و دیگری هم آغشته شدن دست خانواده فتوحی در قتل آقای شایگان که این از جاهایی است که وقتی متوجه این مطلب می‌شود که پسر او درگیری این قضیه شده است بعد ملاقاتی با این دختر می‌کند و می‌بیند که ایشان خیلی اصرار بر قصاص دارد و بین تعلق خاطرش به پسر خود با وجود ارتکاب همه تخلفات حاضر نیست که در خانواده فتوحی ببیند که این قصاص شود و بالای دار برود این رابطه بین پدری و پسری است و از این طرف هم تنفری که این دختر از پسر حاج یونس دارد و اگر متوجه شود که قاتل، پسر آن است حتما درخواست قصاص می‌دهد که این اولین مسأله است.

به خاطر همین در این دو راهی حاضر نمی‌شود که درخواست خواستگاری خود را از دختر ادامه دهد و نه اینکه دست از پسرش بکشد لذا به این نتیجه می‌رسد که خودش را به عنوان قاتل معرفی کند و هم از این ازدواج نجات پیدا کند و هم از دنیا نجات پیدا کند.

این مسئله تا این حد جلو می‌رود که آقای فتوحی خودش را به عنوان قاتل معرفی می‌کند و دختر هم که برای ملاقات ایشان به زندان می‌رود اولین کاری که می‌کند چادر سرش می‌کند (البته می‌گویند قوانین زندان است که بنده اطلاع نداشتیم) در هر صورت مکالمه‌ای که در زندان با آقای فتوحی می‌کند حاضر می‌شود که دست از همه شروط سنگینی که گذاشته بود بردارد و بعد هم به او اظهار کند که

تازه دارم به او علاقمند می‌شود و حاضرم هر وقت که شود زندگی با تو را ادامه دهم ولی تو باید راست بگویی که قاتل پدر من چه کسی است که اگر پسر تو قاتل است معرفی کنیم و خودت هم بیرون بیایی. یعنی قضیه این برگشت تا اینجا جلو می‌رود.

مسئله بعدی که اتفاق می‌افتد حادثه تصادفی است که اتفاق می‌افتد و دختر آقای شایگان برای قتل پسر حاج یونس تصمیم انتقام گرفته است چنین چیزی را در فیلم بزرگ نمی‌کند بلکه بعد از تصادف به حال اغماء رفتن آن دختر را بزرگ می‌کند و به آن می‌پردازد که برای حاج یونس فتوحی این مسئله بزرگ می‌شود نه اینکه این خانم یک حس انتقام جویی دارد و در حد کشتن پسرش جلو رفته است با این وجود که پسر حاج یونس قتل عمد نکرده است و در دل او هم این است که وکیل می‌گیرم و چون قتل غیر عمد است دیه را می‌پردازم و از زندان آزاد می‌شوم و اینکه واقعیت هم این است.

لذا مرگ این دختر را بزرگ می‌کند و به دنبال آن هم توسل و غیره فیلم را جلو می‌برد تا اینکه شفای این دختر را به عنوان یک عارف وارسته‌ای که مستجاب الدعوه می‌شود دعا می‌کند و خدا هم دعای او را مستجاب می‌کند و این دختر را از مرگ مغزی نجات می‌دهد.

مسئله بعدی در شفا گرفتن این دختر این است که اولین چیزی که بعد از بهوش آمدن می‌گوید و مسأله بعدی در شفای هستی [است] اظهار علاقه او. یعنی وقتی به هوش می‌آید (در حالیکه پدر و کارخانه و علائق شخصی‌اش هیچ کدام نیستند) اولین کسی را که صدا می‌زند، حاج یونس است و همه مسائل را هم به یاد دارد. ایشان را می‌خواهد و رابطه عرفانی و شهودی‌ای را پیدا کرده و علت شفایش شده است، مطرح می‌کند.

یعنی یک بار در زندان به حاج یونس اظهار علاقه می‌کند و می‌داند که او بی‌گناه

است و می‌گوید: من تازه داشتم به شما علاقمند می‌شدم. در بیمارستان هم علاقه، علاقه شهودی و عرفانی [نشان داده می‌شود] تو بودی که علت شفای من شدی و... در آخر کار هم، علاقه هستی به حاج یونس تبدیل به رابطه نمادینی در تسبیح می‌شود، تسبیحی که به حاج یونس داده بود و همیشه باعث ذکر و یاد او در دل حاج یونس بوده. یعنی حاج یونس این تسبیح را در بیمارستان می‌گذارد و او هم در حالت مریضی به دنبال حاجی می‌رود تا تسبیح را به او بدهد اما موفق نمی‌شود و آن را نگه می‌دارد (مثل یک بت) و در خانه می‌گذارد تا همیشه به یاد حاج یونس باشد.

حاج یونس هم او را می‌گذارد و می‌رود. این موضع امتحان (بود) که چگونه شکل گرفت و چگونه هم برگشت. فیلم مطلب را این طور نشان داد. این گزارش اولیه بود و حالا وارد اشکالات می‌شویم.

اولین مسأله‌ای که داریم، علاقه مردها به زنهاى متعدد است که یک امر فطری است. از اول تاریخ هم در دستگاه کفار وجود داشته و هم در دستگاه منافقین بوده و هم در دستگاه اهل ایمان بوده است و در تاریخ هم این علاقه غلبه داشته و عملاً هم جاری شده است. وقت‌هایی بوده که [این مسأله] افراطی شده و جمعیت زنهاى یک ملت و قوم با مردهای متعدد ارتباط داشته‌اند و این امر به عنوان نظام ارزشی حاکم شده است؛ ولی خیلی موقت و زودگذر بوده است. آن چه بوده، حاکمیت مردها و غلبه ارتباط مردها با زنها چه به شکل قانونی - که دستگاه خدای متعال و انبیاء اجازه داده‌اند - و چه به صورت فحشاء که در دستگاه کفار بوده است. این یک امر فطری است و وجود داشته است

مسأله دوم، علاقه مردهای قدرتمند (اعم از ثروتمند، عالم یا مرد دارای قدرت سیاسی) به رابطه با زنهاى متعدد است. این هم امر رایجی بوده است چه از نوع حلال و چه از نوع حرام. در همه نظام‌های کفر و التقاط و ایمان بوده و در تاریخ

نهادینه بوده است.

سوم علاقه مردهای ثروتمند به زنهایی که به آنها پناه آورده‌اند و گرفتار شده‌اند. یعنی زنها گرفتاری مالی پیدا کنند و به مردهای ثروتمند پناه بیاورند و مردهای ثروتمند هم احیانا به آنها علاقه‌مند شوند. این هم بوده و این طور نیست که وجود نداشته است. چه زنی باشد که یتیم داشته و در دستگاه اهل ایمان باشد و مردی به انگیزه رفع حاجت‌های ایمانی یا گرفتاری به آن زن علاقه‌مند شده باشد و چه حيله و کلک و فریب مطرح باشد. همه این انواع بوده است.

لذا درباره اینکه نشان داده شود اصل علاقه‌مندی امر زشتی است باید گفت: در هیچ یک از نظام ارزشی کفر، نظام ارزشی ایمان و نظام ارزشی نفاق، چنین چیزی ضد ارزش نیست. علاقه‌مند شدن امر باطلی نیست که کسی بگوید: این امری نفسانی است و خودم با خودم در درون نفسم بجنگم. چنین چیزی نیست.

مسأله بعدی، مسأله‌ی سرزنش است. انسان، نفس خودش را سرزنش می‌کند و یک تأملی ایجاد شود (...). کیفیت حل قانونی و عرفی این علاقه بخواهد پیدا کند، (مشکل دارد) عرف خاص یعنی عرف جامعه ایران، توجه یک امر به زن دیگر را نمی‌پسندد... عرف جامعه ایرانی ما این را سرزنش می‌کند البته نه علاقه را بلکه این را سرزنش می‌کند که مرد بخواهد به سمت عملیاتی کردن (این علاقه) برود مثل خواستگاری و اعلام عرفی و علنی کردن آن. جامعه ما با این برخورد می‌کند. لذا از پیدا شدن علاقه تا خواستگاری مشکلی نیست. برای خواستگاری و اعلام عمومی آن باید تأمل کرد و راهی پیدا کرد و به دنبال حل قانونی و عرفی بود و مسأله از عملیاتی شدن قضیه شروع می‌شود. اما در فیلم این امر نشان داده نمی‌شود و اصلا حادثه از بعد خواستگاری شروع نمی‌شود بلکه از علاقه شروع می‌شود.

مسأله دیگر این است که نوعا ثروت و پول ثروتمندان، هویت آنهاست. با هر زنی هم که روبرو شوند، اگر آن زن دست روی هویت مرد بگذارد، نوعا مرد قبول نمی‌کند.

یعنی بخواهد شروطی بگذارد که مرد، اصل مالش را بسوزاند و اصل کاسبی خودش را تعطیل کند. بگوید، شرط من این است که دیگر شما شرکت نداشته باشید و کارتان گردشی نداشته باشد و اموالتان را تقسیم کنید. کدام مرد ثروتمند - ولو اینکه حتی به یک دختر باکره ۱۴ ساله علاقه داشته باشد - حاضر است به خاطر علاقه‌اش چنین شرطی را قبول کند و همه هویتش را به آتش بکشد و به هم بزند و به گوشه‌ای برود و شهری برای خودش درست کند و خلاصه دست از شغلش بردارد. این یک امر مسخره است.

مسئله بعدی این است که بگوییم این علاقه برای مرد در حد عشق و جنون پیدا شود، حتما باید از طرف زن به خاطر پولش باشد، یعنی اگر از طرف مرد، عشقی به زن پیدا شود، اگر بخواهد همان عشق از طرف زن به مرد هم واقع شود، این یک عشق دراماتیک است. اگر بخواهد دو طرفه شود (این طور است). لذا باید مبنا داشته باشد و باید دو جوان باشند. نمی‌شود یکی ۶۰ ساله باشد و دیگری ۲۸ ساله، اگر جنسیت باشد. حتی اگر این فاصله باشد، باید یک رابطه ایمانی باشد. مثلا فرض کنید که دختر عاشق یک پیامبر شود و حاضر شود با یک پیامبر ازدواج کند. هیچ کدام از اینها نیست پس باید توجیه کنیم که دختر حتما به خاطر ثروت مرد می‌خواهد با او ازدواج کند. اگر بخواهد به خاطر ثروت او ازدواج کند، باید بگوید همه ثروت را به نام من بکن نه اینکه شرطی بگذارد و بگوید من نمی‌خواهم برای ثروت با تو ازدواج کنم. این دیالوگ مسخره است. لذا رابطه یک طرفه یا رابطه دو طرفه در ازدواج باید «توجیه اجتماعی» داشته باشد.

برادر حسین صدوق: گرفتن آبرو چه؟ توجیه ندارد؟ یعنی مسأله‌ای که هستی عنوان کرده بود.

ج: خودش هم که قبول ندارد و سیر فیلم هم تا آخر همین است که هستی یک فاصله اخلاقی با پدرش دارد و لذا با پدرش همراهی نمی‌کند. در دیالوگی که با پدرش

دارد می‌گوید: «تو دیگر پدر من نیستی و من اصلا تو را این طور نمی‌بینم و تو را موجود دیگری می‌بینم». آن عواطفی که نسبت به پدر دارد، دارد از دست می‌دهد.

س: معلوم هم نمی‌شود که این شرور را پدرش به او القاء کرده باشد.

ج: نه! علاقه در حد عشق و جنون که بخواهد دو طرفه باشد، یا باید پایه‌اش طبیعی باشد که دو جوان باشند و برازندگی باشد (دلیل و مجنونی باشند). یا باید پایه‌اش، پایه‌های ایمانی باشد. جوانی که نیست، پس ایمان می‌شود و اگر بخواهد ایمانی باشد، هستی نشان نمی‌دهد که ایشان درجاتی از مراحل ایمانی دارد که حالا به خاطر آن ایمان، علاقه‌مند به یک عابد ۷۰ ساله شود. عباد ۷۰ ساله ما هم، پرچمدار توحید نیست که هستی بخواهد به خاطر او غش کند بلکه یک مؤمن عادی است و ایمان برجسته‌ای ندارد که به خاطر آن غش کند. هم حاج یونس فتوحی درجات بالای ایمانی ندارد و هستی با محیط زندگی‌ای که دارد [درجات ایمانی ندارد]. مثلا موقعی گرفتار و خسته می‌شود، ماهواره نگاه می‌کند یا پازل می‌سازد یا دائما آن دختر دیگر به او تلفن می‌کند و از اهل مهمان در (؟؟؟) بوده است. مرتبا می‌گوید: هستی یا نیستی؟ ما مجلس داریم، چرا نمی‌آیی و به ما محل نمی‌گذاری؟ هستی یک دختر مدرن و شیک است. پس این انگیزه‌ها نمی‌تواند در او باشد.

س: اصلا این طور پرورش پیدا نکرده است.

ج: محیطی که دارد، نمی‌تواند برای او ازدواج آرمانی را تصویر کند. از آن طرف شخصیت حاج یونس، یک پرچمدار توحید نیست، کسی نیست که کارش به اسلام برگردد و کسی بخواهد به این خاصر با او ازدواج کند. بلکه مردی است عوام و عابد و عصبانی مزاج در برخورد با فرزندان مثل موقعی که دخترش می‌خواهد آن طور ازدواج کند، در شرایط اولیه ازدواج تند برخورد کرده و بعد از ازدواج او هم تند برخورد می‌کند. با فرزند و حسابدار و بچه‌هایش تند برخورد می‌کند و در همه جا مزاج

عصبی او کاملاً مشهود است. نتوانسته است بچه‌هایش را تربیت کند و از دستش دررفته‌اند. نتوانسته زنش را کنترل کند. ثروتمند و پولدار است، همین. در موج مسائل عرفی حرکت می‌کند و اهل محاسبه، مراقبه و مشارطه نبوده و نیست و کسانی که اهل اینها شوند، باید ارتباط قوی با روحانیت و مسجد داشته باشند، در صورتی که ایشان از امام جماعت محل هم به آن معنا حرف شنوایی ندارد. رفاقت ندارد اما این طور نیست که از او خط بگیرد و رابطه مریدی و مرادی باشد، پس نمی‌تواند یک شخصیت بزرگ مذهبی هم باشد.

درباره رابطه با جلال فتوحی صحبت سر این است که اگر حاج یونس کل شرکت و زندگی مالی‌اش را به پسرش واگذار کرده یا نه، اینها در دورشته کاری کار می‌کنند و استقلال مالی دارند؟ به نظر می‌آید همان صورت اول نشان داده می‌شود و ایشان همه اختیارات را به پسرش داده و او در حال کار است. یعنی در مقرر شرکت هم، همان دفتر پدرش است که دارد کار انجام می‌دهد. اینکه از کارهای پسرش خبر نداشته باشد به معنای بی‌عرضه بودن اوست. کسی که می‌گوید من حلال و حرام می‌کنم باید از تک تک قراردادهای اطلاع داشته باشد و آنها را کنترل کند. در صورتی که با شکایتی هستی از پدر می‌کند، تازه پدر روشن می‌شود که پسرش دارای تخلفاتی است. سوژه فیلم باید (این باشد که) کسی که متدین و قاعده‌مند و منضبط به شرع است، باید این مسأله را پیگیری کند. بگویند در مدتی که من استراحت و... بوده‌ام، شرکت از ریل خودش خارج شد. باید سوژه این طور باشد که او در شرکت و روی قراردادهای و معاملات برخورد فعال کند و نگذارد مال حرام به زندگیش بیاید، اما او در موضوع دیگری غرق می‌شود. باید سعی کند اموال حرامی که در شرکت آمده. به صاحبان اصلی برگرداند. هستی و خانواده شایگان یک سوژه است و ایشان باید سوژه‌های زیاد دیگری را هم حل کند، یعنی در هویت دینی‌اش منحل شود که فیلم چنین چیزی را نشان نمی‌دهد.

نسبت به دخترش غزال (مشکلاتی هست) در ابتدای قضیه، باید راجع به پسر

تحقیق کند و دخترش را هم قانع و همراه کند که نکرد. بعد هم که دادگاه اجازه داد در حالیکه دادگاه که بی جهت اجازه نمی‌دهد، اگر ایشان علاقه‌مند به نظام است، باید به دادگاه برود و قاضی را بخواهد که به چه دلیل دختر من را از من جدا کردی و به جمعیت دیگری دادی.

س: قاضی نخواست که پدر دختر بیاید و اظهاراتش را بیان کند.

ج: بله! همین طور سرهم بندی شده است. به نظر من داد به دخترها تبلیغ می‌کند که حواستان جمع باشد که هر وقت با پدرتان درگیر شدید، این راه هست. جواب هم می‌دهد و آدم‌های خوب از این کار بیرون می‌آیند. در صورتی که حاج یونس، انسان موجهی است و با خودش کلنجار می‌رود و به حلال و حرام مقید است و منفی نیست.

مسأله زشت دیگری که در این فیلم هست، سردرگمی پلیس در این پرونده است که نمی‌داند چه کار کند و مدام زنگ می‌زند و چیز می‌گیرد؟! نمی‌تواند سرنخ پیدا کند و بگوید برای چه این خبر و آن خبر را دادید و چه شد و چه نشد و بعد هم [باید] بگوید این شکایتی که اینها کرده‌اند، بی خود و بی جهت است. مرتباً حساس باشد و پیگیری کند، اما نتیجه نداشته باشد!! مثل خاله‌جان یا دایی جان خانواده باشد که مدام زنگ بزند که خبری شد یا نشد؟ پلیس این طور نشان داده می‌شود و این، زشت است که پلیس جمهوری اسلامی در بخش جنایی (این طور نشان داده شود که) فردی که دارد بازنشسته می‌شود و همه هویتش (این کار است). مسأله دیگر رابطه سینا با جلال فتوحی است. در ابتدای فیلم نشان می‌دهد که جلال داد و فریاد می‌کند و هیچ کس هم از نظر اخلاقی (حتی خواهرش) با او هماهنگ نیست. آن وقت سینا که تحصیل کرده و به دنبال کنکور است، تسلیم او می‌شود و به دنبال تعقیب و گریز می‌رود که مسخره است. دو برادری که درگیرند، معلوم نیست چگونه همکار می‌شوند.

س: یک کنکوری

ج: بله! اینها واقعا سوژه‌های (مسخره‌ای است) مسأله‌ی دیگر جناب آقای شایگان است که هنوز، ورشکست هم نشده، قول ازدواج با دخترش را به «حسابدارش» بدهد. این حسابدار کیست؟ در یک کارخانه که بخواهند کار کنند، باید چند مهندس باشند و... او قول ازدواج را به «حسابدارش» بدهد.

برادر حسین صدوق: نگوییم که چگونه دست وبال اینها را گرفته و رشد داده است؟

ج: نه اینکه می‌خواهد با یک مهندس ازدواج کند. یعنی این خانم نه ثروت کم دارد، نه زیبایی و همچنین مهندسی هم دارد، یعنی باید دید با چه انگیزه‌ای این پدر....

س: عشق هم که ندارد! (با خنده) عاشق این پسر هم که نیست!

ج: اینها چیزهای نحیفی است که مشاهده آنها در دیالوگ‌ها چندش آور است. مورد دیگر جایی بود که مصطفی (همسر غزال) نزد روحانی صحبت می‌کند که شما چون می‌خواستید ریا نشود نگفتید رزمنده هستید. بنابراین این نیست که اینها این مطلب را بگویند بلکه بایستی وقتی به خواستگاری می‌روند خانواده حاج یونس راجع به ایشان تحقیق کرده و متوجه شوند که ایشان رزمنده است یا نه؟ تحقیق یک امر مسلمی است که در این صورت متوجه می‌شوند که ایشان تحصیلات داشته یا رزمنده بوده است. پس یکی از مشکلات این فیلم دیالوگ‌های غلط آن است.

نکته دیگر تضاد شخصیتی فرد بازاری با یک دختری که مهندسی داشته و یک فرد اجتماعی امروزی است، می‌باشد. نقطه اشتراک این دو فقط پول است و از نظر شخصیتی هیچ نوع اشتراکات و همراهی فرهنگی ندارند.

س: یعنی فقط در مورد پول با یکدیگر هم کفو هستند.

ج: بله! یعنی فردی می‌خواهد یک کارخانه، یا مجتمع کشاورزی راه اندازی کند که به علت اینکه پول ندارد به دنبال یک فرد بازاری است که پول او را جذب کند یا اینکه یک بازاری، به دلیل شور و نشاط و جوانی یک نفر به دنبال کسی باشد. تنها توجیهی که وجود دارد همین است حتی در بسیاری از فیلم‌های غربی این نکته را با صداقت نشان می‌دهند. ولی در این فیلم برای این قضیه پیچ و خم درست می‌کند که نشان دهد برای پول نیست.

همچنین نکاتی که در مورد جلال و حکم جنون پدر و سلب صلاحتی در تصرف اموال از او بسیار مسخره است. در حالی که پدر اموالش را در اختیار او قرار داده و او به خودش جرأت می‌دهد که تا این حد جلو برود. در حالی که در واقع چنین چیزی در رابطه پدر و پسر نیست.

نکته دیگر تقاضای جلال فتوحی در دعوای مالی از شایگان چیست؟ اینکه معلوم نیست خواست جلال فتوحی از شایگان که ورشکست شده است چیست؟ در حالی در عرف وقتی دو نفر از لحاظ مالی با هم مشکل بر می‌خورند این طور نیست. با هم می‌نشینند صحبت می‌کنند که یا کارخانه را بفروش یا شراکت می‌کنند یا به دادگاه کشیده می‌شود. در حالی که در پشت این بگیر و ببند فیلم این تصور به وجود می‌آید که جدال عاشق دختر شایگان است و با این فشارها می‌خواهد، دختر او را به ازدواج خودش درآورد. در حالی که اگر دعوا بر سر پول است همان چیزی می‌شد که بعداً حاج یونس نیز انجام داد که گفت نیمی از کارخانه ضمانتاً به اسم من باشد و کارخانه را راه اندازی می‌کنیم. این کار را جلال نیز می‌توانست انجام دهد. اصلاً چیزی که نشان دهنده تخلف جلال فتوحی در ارتباط مالی با آنها باشد تصویر نشده است. فقط نشان می‌دهد که این فرد آدم پر سر و صدایی است. یعنی اینکه چه ظلمی به خانواده شایگان شده را نشان نمی‌دهد. اینکه چک‌های

طلبکارها را خریده تا با فشار آن کارخانه را از چنگ شایگان بیرون آورد (نیز درست نیست) چون عرف بازار قواعد خاص خود را دارد.

پس این تصاحب کارخانه نامعلوم است. چون خرید چک‌ها به معنی نزول خوار بودن او است. چون اگر بخواهد نزول خوری کند کاری به کارخانه ندارد بلکه چک‌ها را به اجرا گذاشته و در مسیر دادگاه مسئله را پیگیری می‌کند.

س: یا نزول خود چک را دست پدرش نمی‌هد که از بین برود.

ج: نه! می‌گویم اگر بحث کارخانه بود که «هستی» با پدرش معامله کرد. یعنی نخواست که تبرئاً به آن‌ها کمک کند بلکه مهلت خواست. فرزند هم همین کار را کرد، مهلت خواست تا با گرفتن وام بتواند کارخانه را راه‌اندازی کند. دو بازاری هم می‌توانستند این کار را بکنند. یعنی راهی که پدرش رفت راهی است که جلال هم می‌خواسته برود. اینکه بگویند چون این فرد ناجوری است و پدرش آدم مؤمنین است پس با او این کار را می‌کنیم، حداقل در بازار این طور نیست و عرف بازار قوانین مالی خاص خودش را دارد؛ سفته، چک، ضمانت و... اگر هم کال حل نشد نهایت دادگاه است. همان طور که کارخانه (۶) اینکه شایگان بگویند چک را به اجرا نگذارد و... بلکه در دادگاه اگر هم دادگاه نیامد، می‌تواند با حکم دادگاه کارخانه را مصادره کند. یعنی دارای موارد مبهم و نامعلوم برای بزرگ کردن رابطه جنسی قصد است.

علاوه بر رفتار جلال فتوحی که غیر بازاری و غیر عرفی است ایجاد دعوا بین دو خانواده نیز صوری است. یعنی عقلانیتی در ورای آن نیست. اینکه جلال بدون هیچ قاعده‌ای بخواهد معرکه گردان دعوای بین دو خانواده شود، یک چیز فرضی و صوری است و معنا دار نیست.

این اشکالاتی بود که راجع به این فیلم به نظر من آمد.

این نام با اشکالات عمده‌ای که دارد می‌تواند در جامعه مسأله ساز شود. همان

طور که در جلسه قبل گفتیم یک فیلم می‌تواند با جسارت روح‌ای که ایجاد می‌کند در تثبیت و نفی و یا تحول هنجارها عمل کند. آن چیزی که از این فیلم بیرون می‌آید دعوی با تعدد زوجات و متعه است. «نظام سرمایه‌داری» این را به راحتی می‌خرند. اگر کسی پولدار باشد، بنا به قوانین جمهوری اسلامی که مرد باید توانایی پرداخت نفقه را داشته باشد، می‌تواند به نظر من خاندان پولدارها مشکلی با این قضیه ندارند. همان طور که خود جلال فتوحی هم می‌گفت «به پدرم گفته‌ام که به جای زن دائم یک زن صیغه‌ای برای تو می‌گیرم. چون وقتی لقمه نان سه هزار تومان است، زیرا بار ازدواج دائم نرو». یعنی چه تعدد زوجة و چه صیغه برای پولدارها میسر است. این فیلم می‌خواهد به جامعه بازاری این هشدار را بدهد که این کار را نکنند. در حالی که باید با نظام سرمایه‌داری بجنگد که یک شبهه جمعیتی را پولدار می‌کند. در حالی که یک نفر عادی باید عمری کار کند تا بتواند صاحب خانه شود. در حالی که اینها در طی ۵ سال بار خودشان را می‌بندند و شهرام جزایری‌ها درست می‌شود. شما باید فیلمی بسازید که با نظام سرمایه‌داری بجنگید. چون وقتی اینها قدرتمند می‌شوند برای چه به دنبال این قضیه نروند. چرا به این میوه ممنوعه می‌گویند؟ تو بستر ایجاد کرده‌ای که حلال باشد. چرا میوه ممنوعه؟ در فقه فردی میوه حلال برای این فرد است. بر اساس فقه که خلاف نکرده‌اند، فقه اجازه می‌دهد که چهار زن دائم و هر چه بخواهند صیغه داشته باشند. علاوه بر آن هر زن زیبایی که را هم که بخواهند بخرند. مگر در دوره طاغوت زنان خواننده را چه کسی می‌توانست در اختیار داشته باشد، مگر غیر از همین بازاری‌ها بودند. در بعد از انقلاب هم همین طور، زیباروترین زن‌ها را با پول می‌توان خرید. پس آسیب این به علت ایمان مردم نیست بلکه به علت سرمایه‌داری است. یعنی در شرایطی که مسایل ازدواج جوانان و سایر مسائل را حل نکردیم، این فیلم چه پیامی دارد؟ با چه جامعه‌ای می‌خواهد صحبت کند؟ آیا مخاطب آن جامعه بازاری است؟ آیا فقه شرعی مانع است.

س: می‌خواهد آب پاکی روی دست بقیه افشار بریزد.

ج: نه، بحث من اینست که آیا به افراد حمله کنیم و برای او محیط عدم امنیت درست کنیم؟ آیا برای اصناف محیط عدم امنیت ایجاد کنیم؟ نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم. لذا این منبعیک فیلم حکومتی نیست؛ یعنی یک بازاری‌ای نیست که با وکلا و وزرا مراوده داشته و از این روابط، هستی را پیدا کرده است. این یک (موضوع) عرفی عرفی است. یعنی یک زن به یک مرد پناه برده و این مرد هم به او علاقه‌مند شده است. این یک امر عادی است و در جامعه ما هر روز این اتفاق می‌افتد. نه فقط برای صنف بازاری، بلکه حتی برای قضات، معلمان و سایر اصناف نیز این اتفاق در حال رخ داده است. این ارتباطات وجود دارد. آیا می‌خواهد با این فیلم حکم خدا را به چالش بکشد یا تحقق آن را؟ این می‌خواهد چه چیز را به چالش بکشد؟ سردرگم است، این فیلم پیامی ندارد.

مطلب دیگر اینکه یک نفر علاقه‌مند شده است. در سیر رفت هر چند که به نظر حاج یونس، این علاقه‌مندی چیز حلالی نیست و خود را به خاطر آن سرزنش می‌کند. در جایی به آقا سید فیلم می‌گوید که هر چند من الان گریه و زاری می‌کنم ولی بعد عشق این دختر به قلب من آمده و من را به طرف خودش می‌کشاند. یعنی این در حال نهادینه شده در من است. این چیزی که در حال نهادینه شدن است وقتی به گفتگوی تلفنی و رفع شروط می‌رسد. آیا شعله به جان او نمی‌زند. حتی در قبل از آن علقه بین پدری و پسری در حال ایجاد تنفر بوده است! تا وقتی پسرش دست به قتل زده بود حاضر نبود زیر بار نصیحت‌های پسرش برود. حال که دست به قتل نیز زده و دختر نیز از شروط خودش صرفه‌نظر کرده (... مسأله‌ای که وجود دارد اینست که فردی که در شرایط خیلی ساده‌تر می‌توانسته علاقه به این دختر را سرکوب کند و به دنبال آن نرود، در شرایط دیگری که پسرش دست به قتل زده و هستی (در زندان) دست از شروط برداشته، باید عشق این دختر بیشتر شود. و حتی وقتی دختر تصادف می‌کند، حاج یونس به مسجد می‌رود و تقاضای زنده ماندن دختر را می‌کند، این تقاضا از روی علاقه‌ای است که به این دختر دارد. و

وقتی هم که دختر در بیمارستان بیان می‌کند که عرفان تو مرا به این دنیا برگرداند باید عشق این دختر در او شدیدتر شود. این مراحل باید او را به سمت ازدواج ببرد، نه منصرف شدن. و گرنه اینکه وحدت خانواده در حال از بین رفتن است و نسبت به اصل زندگی دچار تنفر شده است؛ رها کردن دختر، ترک حلال و حرام و ترک و ورود او به کار اجتماعی شده و عدم رسیدگی به او...

در این شرایط تمام این افراد می‌خواهند برگردند مثلاً غزال می‌خواهند مصطفی را ترک کند، جلال هم معاملات باطل را رها می‌کنم. در حالی که برگشتی وجود ندارد.

حتی جلال در حال خروج از کشور بوده است. این شرایط بایستی تنفر او را نسبت به نظام خانواده و علاقه او را به هستی بیشتر کند، نه اینکه برگردد. چون این سیر وصل شدن است. چون این عشق زبانه ایمانی، عرفانی و شهودی هم می‌کشد و مهر تأیید دین هم روی آن می‌خورد. و وقتی به دختر جواب نه می‌دهد، او تعجب می‌کند. چون دختر در حال علاقه‌مندی بیشتر است. از حد معامله در کارخانه بیرون آمده و در حد رابطه ایمانی و روحی و مرگ و زندگی کشیده می‌شود. تا جایی که می‌گوید از قرآن خواندن تو من به دنیا برگشتم. در حالی که حاج یونس می‌گوید «تو از دل من بیرون رفتی. تو معماری ایمان من را خراب کردی و حال دوباره آن را درست می‌کنی». می‌خواهد دوباره به آغوش خانواده برگردد. چه خانواده‌ای؟ در حالی که وقتی اظهار علاقه دختر شدیدتر شود، این عشق نیز باید در شما زبانه بکشد. چون تو اگر می‌توانستی خودت را کنترل کنی، در جایی که علاقه‌ها کمتر بود بهتر می‌توانستی خودت را کنترل کنی.

این نکته آخری مهمترین نکته بود. یعنی باید مبنای علاقه تجزیه و تحلیل شود، چون مردم نمی‌پذیرند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین